راهنمای مطالعه، نویسندگی و ترجمه

شامل هفت مقاله

- به همراه (اسرار بدست آوردن موفقیت)

PROPERTY OF
ARIC
Established 1966

انتشارات کمان طلایی
Kamane Talaye Publishers
2 ۳

ترجمه رحیم ابراهیم

*راهنمای مطالعه، نویسندگی و ترجمه

(شامل هفت مقاله)

**اسرار به دست آوردن موفقیت

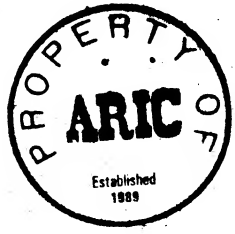

ترجمهٔ رحیم ابراهیم

مشخصات :

نام کتاب	:	راهنمای مطالعه، نویسندگی و ترجمه
ترجمه از	:	رحیم ابراهیم
ناشر	:	انتشارات کمان طلایی
شمارهٔ نشراتی	:	۲
کمپیوتر و دیزاین	:	کابل کمپوزنگ سنتر، اتاق ۱، منزل سوم، صدف پلازه، جنگی محله، قصه خوانی پشاور.
طرح صفحهٔ اول پشتی	:	محمد زکریا "علم"
سال چاپ	:	فروری ۱۹۹۹ حوت ۱۳۷۷ هجری شمسی
تیراژ	:	۱۰۰۰ نسخه
محل چاپ	:	ستودنتس پرنترز، قصه خوانی، جنگی محله پشاور

تمام حقوق چاپ محفوظ است به" انتشارات کمان طلایی".

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

مضمون	نویسنده	صفحه
۱- یادداشت	مترجم	۱-۵
۲-قطب نمای اقرأ	محمد ایر دوغن	۶-۱۰
۳-به خواندن اهمیت دادن	صباحت امیر	۱۱-۱۳
٤-در بارهٔ هنر مطالعه کردن	والتروین کلمان مترجم. ترکی ملاحت توگر	۱٤-۲۱
٥-در بارهٔ خواندن و نوشتن	ح. انصار سپر گل	۲۲-۲٦
٦-ترجمه، تألیف و نویسنده	عبدا لله الان	۲۷-۳٦
۷-استعداد نویسندگی و پرورش آن	یوسف بیرم	۳۷-٤۰
۸-فرق فن نگارش و هنر نویسندگی	محمد نسیم نگهت سعیدی	٤۱-٤۸
۹-اسرار به دست آوردن موفقیت	ابراهیم رفیق	٤۹-٥۹

ایاک نعبدوا و ایاک نستعین

میگویند: "خواندن، آزادی است" راستی را هم اگر کسی خواندن نداند، گرفتار انواع اسارتها میشود که هر یک به تنهایی برای در هم کوفتن مناعت انسانی، هویت اجتماعی و تاریخی او، صد ها بار بسنده است.

اولین حکم الهی بر رسول اکرم ما ، در "اقرأ، بخوان" خاص برای آن است که امثان آن حضرت با پیروی ای پیامبر بزرگوار خویش یعنی با خواندن، هویت اسلامی خویش را حفظ کند و آن را ادامه بدهد.

افزون بر این نخستین امر الهی مربوط به "خواندن" در کلام پاک خداوندی (قرانکریم) راجع به آموزش علم، تفکر در بارهٔ کائینات و انسان و اینکه خداوند (ج) علم را به انسان آموخت و قرآن را به او یاد داد و خلیفهٔ خود بر زمین را (انسان را) از علم لدنی خویش بهره ها بخشید، حکمها و ارشاداتی در آیه های متعدد سوره های متبرکه آمده است که هر کدام چون آفتابی بر منهج انسان نور افشانی میکند.

دو نکته قابل دقت-افزون بر فواید بیشمار آنها-در این همه احکام و ارشاد خداوندی هست:

۱- انسان به صفت خلیفهٔ خداوند متعال بر زمین- مورد خطاب قرار میگیرد و فرقی بین زن و مرد درین احکام و ارشاد ذوالجلالی نیست.

۲- آموختن علم منحیث وسیله یی برای سعادت دینیوی و اخروی مطرح بحث است. بر آموختن هیچ علمی به صورت مشخص و معین، تاکید صورت نمیگیرد، چون علم الهی لایتناهی است.

بنا بر همین احکام و اوامر است که " طلب علم بر هر مرد و زن مسلمان فرض میگردد و گفته میشود که : " افضل عبادات، طلب علم" است.

PROPERTY OF ACKU 7857

اگر از شما پرسیده شود که خلیفهٔ خداوند بر روی زمین چگونه هویتی باید داشته تا سزاوار لقب پر شکوه " اشرف المخلوقات " گردد؟، بی درنگ پاسخ خوابید داد که آراسته با علم و اخلاق بوده باشد و وار هیده از زنجیر های حیوانی " خور و خواب و خشم وشهوت".

و باز هم اگر پرسیده شود که به این منزلت متعالی، بدون "خواندن" میتوان رسید؟ پاسخ شما ، یقیناً "نی" است.

از طرف دیکر ، خواندن مقدمهٔ شناختن و شناختن مقدمهٔ دگرگون سازی است. اگر ما بخواهیم که خود را و جهان را بشناسیم، باید را جع به خود (انسان) و جهان چیز هایی بخوانیم تا آنها را بشناسیم و در مرحلهٔ دوم با شناختی که از خود وجهان- از برکت خواندن- به دست آورده ایم، به تغییر خود در جهت متعالی بکوشیم و خویشتن را شایستهٔ خلافت بر زمین بسازیم تا سزاوار اشرف مخلوقات گردیم و نیز جهانی را که برای بهزیستی انسان آفریده شده است، به دنیای پر از مهر و عاطفه تبدیل کنیم و قول معروف "زمین خانهٔ ماست" را در عمل پیاده نماییم و به این کرهٔ خاکی ، وجهه تقدس و پاکی بدهیم.

با توجه به همین نکات-با انتقال به موضوعی دیگر- میگویند که:اگر میخواهید ملتی را در اسارت نگهدارید و یا مسخ هویت بکنید، آن ملت را از خواندن محروم نمایید. به بیان دیگر نگذارید که آن ملت با خواندن به خود آگاهی برسد و به هویت ملی خویش پی ببرد.

می بینیم که این مسأله ، تا چه حد مهم است و تا چه حد سازنده.

خلاصهٔ کلام، اگر میخواهیم که هویت انسانی، اجتماعی و تاریخی خود را حفظ کنیم، باید بخوانیم وباز هم باید بخوانیم و باز هم باید بخوانیم.

مردم فریختهٔ ما مقوله یی دارند: "ناخوان، نابیناست" نابینا را هر سو که راهنمایی کنید-خواه به راه و خواه به چاه -از امر شما متابعت میکند و چاره یی

هم جز اطاعت ندارد.

برای اینکه از چنگال این مجبوریت منحوس رهایي یافته باشیم، باید بخوانیم، دقیق بخوانیم گزیده تر ها و کار آمده تر ها را انتخاب کرده بخوانیم تا مجبو ر به اطاعت کور کورانه نشویم.

* * *

نکتهٔ دیگر ، برای اینکه دیگران را رهبری کرده باشیم و از آنچه آموخته و اندوخته ایم تو شه یي به سایرین بدهیم، ناچاریم که بنویسیم و از این راه در شناخت خویشتن خویش انسانها و جهان برای آنان یاری برسانیم تا باشد که از یک سو ، آنان در چاه اطاعت جبری نیفتند و از سوی دیگر، در ردیف خادمان جامعهٔ بشری قرار گیریم. مگر مقصود تمام بزرگان جهان اندیشه و هنر این نبوده است؟ آیا نویسندگی و شاعری، رهبری بنی آدم نیست؟

افزون بر اینها، کلام پاک الهی ، این بزرگتر مسوولیت در آغاز سورهٔ مبارکهٔ "القلم" بر دوش فرهیختگان گذاشته است. ذوالجلال توانا با سوگند برداشتن به قلم ، عظمت کار قلم و قلم به دستی را برای بندگان نمایانده است.

هرگاه قلم به دستان، صادقانه به پاکی و تقدس قلم و نوشتن عشق بورزند، بیگمان صاحب برتر مقام معنوی در جامعهٔ انسانی میگردند. آن گونه که در قرآن کریم آمده است، حقیقتاً "شاگردان خداوند" میشوند.

چه بزرگ مرتبه یي دارد قلم! و چه بزرگ مسوولیتی دارد آنکه قلم به دست میگیرد! و چه پایگاه والایی دارد آنکه همه پاکی مینویسد. و باز ، چه گناهی بزرگ و نا بخشیدنی است ، آنکه با قلم مردم را به گمراهی و به ظلمات نفسانی ، راهنمایی میکند. و مصداق "شاعران- به طور کل قلم به دستان- پیروی کنندگان گمراهی اند" میشوند.

* * *

باری پرسش دیگری پیدا میشود که در این راه، آنچه خود داشته ایم کافی است یا نیازی به تجربه های دیگران داریم؟

در جواب باید بگوییم که چون آفرینش بشریت به گونه " شعوب وقبایل " است و هر شعبه و قبیله، اندوخته ها ، یافته ها و بافته های خاص خود را دارد ، بنا برای شناختن آنها و بر کمالی خود نا چاریم که دست به ترجمهٔ " یافته ها و بافته های" آنان بزنیم تا خود را تکمیل نماییم و راه تعالی و ترقی را بپیماییم.

درین عرصه همچون عرصه های دیگر حیات خویش که به نهضتهایی نیاز مند است- به نهضت ترجمه چون آب و هوا ضرورت داریم.

میدانیم که ترجمه خود، مانند علوم و فنون دیگر، دشواریها وریزه کاریهای خاص خود را دارد. یک گزارندهٔ خوب، باید با این ریزه کاریها، حد اقل آشنایی را داشته باشد تا بتواند از عهدهٔ ترجمهٔ خوب که مستلزم شناخت دقیق رموز گزارش است، بر آمده بتواند.

در یک جمله، برای تکمیل و شناخت خود به خواندن، برای انتقال تجربه های خود به دیگران و کمک معنوی به آنان به نوشتن ، به ترجمه ، برای شناخت دیگران و بهره گیری از آموزنهای آنان جهت پرورش خود و دیگران ، نیاز شدیدی‌د داریم.

بدون حضور مداوم در این سه عرصه، نه هویتی داریم و نه تاریخی و نه آزادیی.

باز هم سوالهایی پیدا مي شود که:

چه بخوانیم؟

چگونه بخوانیم؟

چگونه بنویسیم؟

چگونه ترجمه کنیم؟

جهت دادن پاسخهای مقدماتی به این پرسشهاست که این شش مقاله ترجمه شد و

فصلی از یک کتاب تلخیص گردید. مقصود نگارنده از ترجمهٔ این چند مقاله د رخصوص راهنمایی خواندن، نوشتن و ترجمه این است که کوره راهی در این کویر گدازنده، پیش روی خواننده- مخصوصاً استعداد های جوان- بگذارد. مگرنه آن است که هر کوره راهی به سر منزلی می رسد یا به شاهراهی میپیوندد؟

چارشنبه ۳۰ جدی ۲۰/۱۳۷۷ جنوری ۱۹۹۹
مهاجر کمپ کراچی پاکستان

قطب نمای " اقرأ"

خواندن ... پس زدن پرده از سیمای درخشان حقیقت است. خواندن شستشوی چهرهٔ روح از آلودگیهای زندگی است. خواندن برداشتن ثقلت از قلب است و در اقلیم پر تلألؤ قلب و کلمه ، خطی به سوی معراج کشیدن است. خواندن نورانی کردن جهان درونی است. خواندن فر دادن به امید است و گفتن اینکه : "بنگر هزاران انسان مثل من در این اندیشه مي باشد." و گفته توانستن این است که: " من تنها نیستم." تنها و اندوهگین نماندن، دیوار خود خواهی قد افراخته در برابر را، تخریب کردن و هما غوش شدن با هزاران اندیشه است.

اما چه را باید خواند؟ کدام اثرها را همچون اکسیر جامهای بلورین باید سر کشید؟ تگا ور روح را در کدام سرزمینهای جادویی باید به جولان در آورد؟ پیش کدام رحلهٔ تدریس زانو باید زد و گردن خماند؟

خواندن جهان درون را نورانی میکند، و لی خواندنی بی هدف و مقصود، با به زنجیر و غل کشیدن"خودی" برابر است. کمند افکندن بر روح و پریشان و در به در کردن عقل است.

اگر آزمودن میخواهید، کتابی را که فرسایندهٔ روح است، برگزینید و در اقلیم آن داخل شوید. بخوانید. بعد این کتاب را که خود خواهی شما را به جولان در آورده است و شما را به سرزمینهای شهوت و آز برده ، یک سو بگذارید. پلکها را برهم نهید و به بی نظمی های دنیای درون خود سیر کنید. بیا بانهای بی سرو پای را فرسوده ، تکیده سیاحت نمایید. این است فایدهٔ شما. درست و راست مانند آن است که خود را به پای چو بهٔ دار رسانیده با دست حلقهٔ مرگ را بعد از تشریفات معمول بر گردن آویخته ، ریسمان روغن زده شده را ، بر گردن نازک و لطیف خویش بیندازید...

چیچرو میگوید که:"خانهٔ بی کتاب ، مانند جسد بی روح است." و

کتابهایی را که آدمی را به جهان بد بینی و نا امیدی سوق می دهد و انسان را غریق سیل غم میکند و در سرزمین اندوه ذوب مینماید و زنجیر بردگی برگردنش می اندازد، در شمار نمی آورد و می آموزاند که خانه های خود را با تلألؤ کتابهای نور افشان، رونق بدهید و به روشنی و نور برسید.

به بیان دیگر، انسانهای بی دوست [نا آشنا با کتاب] روحهای بیچاره یی اند که در بیابان تنهایی بازیچهٔ هیولای خود خواهی و نفس شده اند. چونکه تنهایی معمولاً عادتهای پسندیدهٔ انسان و چهرهٔ خندان او را با رنگ تیره مي آلاید و مخدوش میکند.

بر ناردین دوساینت میگوید: "یک کتاب خوب، یک دوست خوب است" مگر با این جملهٔ بهترین رهنمود. برای آنانیکه تنها مانده اند، تقدیم نمی نماید؟ با همین یک جمله ، راه نجات از دام تنهایی و کور گره های کشنده اش را با دنیای سحر آمیز کتاب- نشان میدهد.

باری، کسانی هستند که به نا پژ مردگی و نا فرسودگی دلباخته اند. و کسانی نیز هستند که به سر آمد بودن و جاودانگی چشم دوخته اند . آیا مقصود هر انسان در کنه کار، بی مرگی و جاودانگی نیست؟

سناچه میگوید: " کتابها گیاهانی اند که هیچ پژمرده نمی شوند." و با این سائقه طبعی است که آدمی را از خزان پژمردگی به بهار جاودانی سوق میدهد. و میخواهد که اقلیم روح را به جای باد سام- که در صورت وزیدن و بر سرزمین روان وریشه دوانیدن اثراتی جز ویرانی فجیع، در به دری ، بربادی و گشندگی ندارد- با نسیم بهاری- که با وزش پرنیانی خویش دعوت کنندهٔ روحها به تولدی دو باره و رسانندهٔ روانها به دیاران روشنایی با نور بی پایان خویش است-پر کند.

میگویید: این را چگونه بفهمیم ؟ میگویید: معیار آن کدام است؟ پرسشی خوبی است. مادر کتابهایی که میخوانیم،چه چیز را جستجو میکنیم ؟ چه چیزی را؟

البته خار خار هر چه را در دل داشته باشیم آن را میجوییم. به انسان مانده در بیابان، یافتن آب جشن است. برای آنکه گرسنه است، بوی یک پارچه نان گرم همچون بخور زندگانی است. انسانی را که سالهای سال در جستجوی حقیقت پلکیده است، رسیدن به آن افق رو به رو شدن با آفتاب حقیقت - با نوزایی بهارانه - مست خواهد کرد. زیرا جستجو-اگر از سر ذوق هم بوده باشد-تداعی کنندهٔ فصل زمستان است و رسیدن به هدف ، چون فصلی است که بعد از چله نشینی و اضطراب تشنه گی روح را بر طرف کرده ، برای رفع عطشان ضمیر، جامهای پیاپی به گردش در می آورد.

انسان باید در این خصوص، وجدان خویش را معیار گیرد. هر جملهٔ کتابی را که در روح او ، چون نسیم الهی میوزد، باید بنوشد، مانند اکسیر مانند پادزهر به سوی سر زمینی که به او با سر انگشت، اشارهٔ زنده شدن میدهد، باید بدود. در بین صفحات آن باید ذوب شود، مانند آب شدن در بوته . بعد، گزیده تر شکل آن را برای روح انتخاب بکند و خود را معافیت بخشد و به ایده آل بزرگ برسد.

بنگرید که الکساندر پوپ در رابطه به این موضوع چه میگوید : "اثری را که میخوانید، اگر شما را از نگاه فکری برتر نموده ، روح شمارا از احساسهای خوب و جوانمردانه انباشته کند، تصمیم گرفتن راجع به آن ، همین احساس کافی است.

چه پایگاه بلندی دارد کتابی که به ما حقیقت و راستی را نشان میدهد و کتابی که از روح ما، کجی ها را مي زداید!

صاحب چه حال و هوای آسمانیی است کتابی که به انسان ، را هوای انسان بودن را نشان بدهد، او را به سرزمین خوبیها به پرواز در آورد، احساسهای خوبی و بدتری را در نهاد او به رویش بکشاند، ضمیر وی را از نهالهای زمردگون قد افراخته ، بیا گند، با گلهای خوشبویی چون سنبل ، یاسمن و گلاب و میوه های

دلپسندش، روح او را سیراب کرده به اطمینان برساند و در هر سطر خویش، خطی به معراج عرشیه بکشد.

این است گفته ها ، این است لمعه ها ، این است اضطراب های بار آوردهٔ دوران ما . مگر زمانه و نسل ، فکر مارا تأیید نمی کند؟

به سخن اضافی چه حاجت است مگر کشاننده به اقلیم امید و باور ، واپس زنندهٔ جالها از روی حقیقت ، رسانندهٔ ما به افقهای پر نو ر - خواه در آسمان ، خواه در زمین ، خواه در زیرهفت طبقهٔ زمین بوده باشد، فشارندهٔ ما به سینهٔ پر مهر خویش با "کمک میکنم"؟ کشایندهٔ آغوش محبت ، نوازش کنندهٔ گیسوان پریشان ما ، آفرینندهٔ بزرگ و توانا، به صفت نخستین امر خویش "اقرأ " (بخوان) نمی گوید ؟ و مگر باگفتن "اگر خواندنش را یاد نداری، بیاموز" امر به اعتیاد به این خصلت نیکو نمی کند؟

این نخستین امری که به پیامبر پیامبران- آنکه چشمان خویش را بر افق نورانی وحی کشوده است- نازل شد، همچون گلشنی از هسته یی شده است و اصل هر تعالی گردیده.

پس اگر این طور بوده باشد، خواندن و کتابها را دقیق بر گزیدن خوبتر ینهایش را انتخاب کردن و به جان پذیرفتن آنها یی که معا فیت جاودانی نصیب مان میکند ، به کار است. بعد، با ابعاد تر سیم شده تو سط آنان زندگی کردن ، از "چشم روح آنان پرده را کنار زده" فکر "رسیدن به حقیقت" را پذیرا شدن و نقشین بافتن آنها بر قلب، لازم است. هر لحظه باید بر ساحل کتابی بدویم که به روان ما آب حیات پیشکش میکند. فرمانبر داری کردن با رهایی از سلطهٔ نفس ، فرمانبر داری کردن با بر زمین زدن خود بینی فرمان بر داری کردن با درهم شکستن خود پرستی و سود جویی ، از اکسیر حیات بخش آن دنیای نور و روشنی سیراب شدن و بعد، برای آن اندیشه ها زندگی کردن و بعد حیات بخشیدن و بندهٔ حلقه به گوش بودن

لازم است.

ای انسان ! بخوان... با کتابهای خوب و برگزیده یی که اندیشه را برتری میبخشد ، قلب را به پرواز در می آورد، بر جلگه های خرم بی نهایت گردشت می دهد، دوست بوده باش . از سیاهچال های تنهایی با نور "خواندن" رهایی پیدا کن. خود را از دریای نا پدا کرانهٔ شبه، با قطب نمای " بخوان " نجات بده و کشتی عقل ، فکر و قلب را با قطب نما " اقرأ" (بخوان) به ساحل نجات برسان!

ماخذ ترجمه: Sizinti

Eylul: 1990
Yil: 12
Sayi: 140
Sayfa: 376-377

به خواندن اهمیت دادن

"انسانهای مغرور مطالعه کردن را حقیر میشمارند، انسانهای ساده ، به آن حیران میشوند، انسانهای عاقل از آن بهره میگیرند.

F Bacon

بی کتاب زندگی کردن، کور ، کر و گنگ زندگی نمودن است.

Seneca

کتابها آثاری اند که از اثر جریان خود به خودی اندیشه و دست به دست شدن با قوهٔ تخیل ، حالت خلاقه به خود گرفته اند. از این نگاه ، خواندن، قوهٔ درک را در انسان افزونی میدهد. دنیای فکر و خیال او را وسعت می بخشد. به چشم انداز ها ، رنگ و آهنگ می افزاید. ذوقها را می پالاید. با کتابها، جهان نو نا شناخته کشف میگردد. با کتابها، خود و انسانها را خوبتر شناخته ، بهتر تحلیل کرده مي توانیم. خواندن آثار زیبا و خوب، سبک ما را پر کشش مي سازد و در قالب دلخواسته در می آرد و جهان احساس ما را غنی می کند. راز سر به مهر مشترک تمام آنانی که به مقیاس جهانی مشهور شده ، موفقیتها به دست آورده اند، کتاب دوستی شان بوده است. گورکی کسی که تاکید میکند که کتابها را باید دوست داشته باشیم، بنگرید که در خصوص فایده های کتاب ، چه میگوید:

کتابها را دوست بدارید. آنها ، زندگی شمارا پر جاذبه میکنند. برای شما همچون دوستان، خدمت می نمایند. در دنیای پر هیا هو و پر خم و پیچ حادثه ها و عاطفه ها ، شما را در یافتن راه تان کمک می کنند. محبت به خود و دیگران را یاد تان میدهند. قلب و عقل آدمی را، با مهر و محبت جهان و انسان آگنیده میسازد.

هر پدیدهٔ آفریده شده و هر شی که فرزند آدم ایجادش کرده است،

قسمتهایی از روح انسان را فرسوده میکنند. مگر در دنیا دانش و از همه بیشتر در جهان هنر، روح، بی آلایش و وارسته زنده میماند. و روح به آشکارتر ، بارزتر و خوبتر شکل ، به واسطهٔ کتابها ، سخن میگویند.

DU Bonal هم از نکتهٔ غنی ساختن گنجینهٔ دانش با خواندن، حمایت مینماید. Shakespear شکسپیر با افتخار میگوید: " کتابها یم ، قلمرو پهنا ور جهانبانی منند." Mongaigne با خوشی اظهار میدارد: " پیش از آنکه من کتابهایم را بیافرینم، کتابهایم مراه آفریدند."

رفتن در راه مطالعه، بزرگتر قدمی است که جهت ارجگذاری فکری و روحی خود بر میداریم. روح و دماغ آدمی هم محتاج تغذیه اند. این تغذیه ، فقط با خواندن کتاب ، امکان دارد.

چگونه مطالعه کنیم؟

وقتی که مطالعه میگوییم، مقصود ما ، تنها و تنها، مطالعه با چشم نیست. مطالعه خوش آهنگ هیچ چیزی به انسان نمیدهد. باید با نیت و دقت خوب به خواندن آغاز نماییم چونکه دقیق خواندن، فهمیدن را آسان میسازد.

وقتی که کتاب میخوانید، تمام توجه خویش را به آن معطوف بدارید. ذکاوت و نیروی تخیل خود را بال و پر بدهید. جاهایی را که بر شما تأثیر گذاشته است به تکرار بخوانید، در جاهایی که دقت بیشتر میخواهد، دقیقتر شوید. یادداشتها بر دارید. در حاشیهٔ این یادداشتها، بر داشتها ی خویش را بنویسید. به زبان و سبک اثر توجه کنید. کتابهایی را که خوانده اید، از این دو جهت مقایسه کنید. بکوشد تا پیامی را که کتابها میخواهند به شما بدهند ، در یابید. به چگونگی طرح پلان کار، تشکیل پراگرافها ، انکشاف فکر ها و اندیشه ها و کار گیری جز ئیات، دقت نمایید.

سرسری و تصادفی نخوانید، انتخاب کتابهای با هویت که ارزش ادبی

آنها برای شما و همگان معلوم است، در تکامل و پختگی اندیشه و شخصیت، نقش مهمی دارند.

مأخذ ترجمه: امیر، صباحت. اورنکلی کمپوزیسیون یازمه صنعتی. (هنر نویسندگی و انشا) ترک دنیا سی ارشتیرمه لری وقفی، استانبول، چاپ دوم، ۱۹۸٦ ، ص ٦۰

در بارهٔ هنر مطالعه کردن

گویته Goethe در گفتگوی خود با ایکر مان Eckerman میگوید: برای درست و دقیق مطالعه کردن ، هشناد سال عمر صرف کردم ولی باز هم خود را در این سر زمین بیگانه احساس میکنم. مقصود او از این سخنان ، مطالعهٔ عادی و معمولی نیست، بلکه هدف او ، این ملکه را همیشه به کار برده ، آن را تا حد هنر مطالعهٔ راستین با لا بردن است و از اینکه با وجود زمان کشتگی نتوانسته است که به گونه دلخواه صاحب این هنر شود، رنج میبرد.

در رابطه به موضوعی که او از آن بحث میکند، بزرگان دیگری نیز دلچسپی هایی نشان داده اند. شو پنهاور Shopenhauer در کتاب "سخنان عمومی پیرامون فلسفهٔ حیات" اندیشه های خود را در پیوند به موضوع مطالعه و مطالعه کننده، با جملات طنز آمیز و شیرین، بیان کرده است. طور مثال در جایی میگوید: " مطالعه کردن، دیگری را به جای خود فهماندن است." و در جایی دیگر اظهار میکند: "مطالعه کردن ، با فکر کسی دیگری فهمیدن است." این گفته ها را - هر چند که در نظر اول بسیار نزدیک به عقل و پذیرفتنی بنمایند-از جهات متعدد نپذیرفتن امکان دارد، اما مقصود ما از این نوشته، شرکت در یک مشاجره نیست.

در این جا میخواهیم که تنها در بارهٔ یک مطالعه کنندهٔ آماتور . مکثی داشته باشیم و مقصود ما از مطالعه کنندهٔ آماتور ، آن مطالعه کننده است که شیرهٔ ذوق نشاط آور مطالعه را چشیده ، مطالعهٔ درست را تداوم بخشیده باشد، است.

برای حس کردن ذوق پایدار مطالعه نمودن، تنها تجربه کافی نیست، بلکه به هنر "عادت" صاحب بودن، ضرور است. مطالعه کنند گانی که فقط برای روز گم کردن چیزی میخوانند، بیرون از بحث ماست.

برای این مطالعه کننده ، انتخاب وجود ندارد. او ، از بی اهمیت تر کتاب گرفته تا مجله ها و نشراتی را که با دقت فراوان به منظور جلب توجه، نشر می شوند، به تعبیر دیگر "ادبیات سالونهای انتظار" و هر چه را که "پیش آمد خوش آمد" میخواند. او مصاحبه های برکشش شماره یک های معاصر (نام آوران هم روز گار) ، مقاله های که زندگانی خصوصی بزرگان گذشته زیر و زبر کرده است، قیل و قالهای مطبوعاتی و اخبار پر شاخ و برگی را که راجع به اختراعات و اکتشافات نشر شده است، با ولع خاصی میخواند و با آنچه که از نوشته هایی که در صفحات اول باطول و تفصیل آمده ، آموخته است، قناعت میکند.

در زوایای نکبت بار زندگانی امروزین، حس احتیاج به این گونه نوشته ها را یک پدیدهٔ عادی به شمار می آوریم و نمیخواهیم راجع به فکر های خسته یی که با این گونه کتابها و نشریه ها پیچانیده شده اند، چیزی بگوییم.

اما خطری که نوشته هایی از این شمار ایجاد میکنند، این است که خوانندهٔ (مطالعه کننده) عادی معتقد به این شود که در این نوشته ها ، جا نمایهٔ زندگی را در یافته است و باور نماید که در جهان ، این طور بوده اند و گذشته اند. در قدم دوم، از معلم زبان و راهنمای خانواده ها شدن این نو نشریه ها و مجله ها، در هراسیم.

آیا نوشته هایی از این دست، فایده یی به ما دارند؟

این نوشته ها که به پندار حقیقت میخوانیم شان، هیچ گونه تأثیری بر ما نگذاشته ، همچون فلمهای خبری که در سینما تماشا می کنیم، میگذرند و به زودی فراموش میشوند. چیزی که برای انسانی متفکر از این مطالعه باقی میماند، طعم بیگانه یی بر سرزبانش است و بس. مطالعه کنندهٔ جدی، به این ها قناعت نمی کند. او در پی یک هدف عالی است. ضرب المثلی است که میگویند: " دوستت را

به من معرفی کن تا بگویم که تو کیستی؟"

اگر آنانی را که به مقصود روز گم کردن، چیزی میخوانند، یک سو بگذاریم، مطالعه کنندگان باقی مانده را در مقایسه با آنانی که هیچ گاهی کتابی درست نگرفته اند، صنفی بر تر و عالی به حساب آوردن نیز نادرست است. همچنان که کتاب خواندن به خودی خود، بیانگر رسیدن به مرتبه بلند تر نیست، کتاب نخواندن هم، معنای بي عقلی را نمیرساند. انسانی را که مطالعه را دوست ندارد، کند ذهن ، بی علاقه به کار ها و مغزش کار نمیکند گفته نمی توانیم. اگر جهان بینی این افراد ، هر لحظه دگرگونه و عجیب بوده باشد هم در تمام ابعاد-آفریده های خود شان است.

فکر آنهایی که از هزار ، یک نوشته خوانده اند، یا هیچ نخوانده اند، به صورت کل پاک پاک و تازهٔ تازه است. آنان صاحب عقل معاش خیلی قوی اند، چونکه زندگی پر تحرکی دارند. اینان ، دسته مخالف پریده رنگان گم شده در اوراق کتابها (مطالعه کنندگان) را تشکیل میدهند که آنچه را در نهاد خود نیافته اند، میکوشند از لا به لای کتابها به دست آورند. این دومی ها ، باور کرده اند که دنیا و زندگی را تنها و تنها از اوراق کتابها درک کرده مي توانند. تا که زنده اند به بازوی خود تکیه نکرده ، "مهمان ناخوانده" وار زندگی مینمایند.

مطالعه کنندگانی را که با احتیاج راستین ، رو به کتابها ی خوب آورده اند، نیز به بخش های گوناگون تقسیم کرده میتوانیم. بعضی از اینان، در کتابهایی که میخوانند، اندیشه های پاک و زلال را میجویند. و بعض دیگر در جستجوی احساسها وخیالهایی اند که بتوانند با آن پیرامون را بشناسند و نیز کسانی اند که آثار متکی به حقیقت و شارح نقطه نظر ها را دوست دارند. شماری دیگر ، آثاری رامي پسندند که مخاطب شان عواطف و احساس اند. دوستداران سرگذشتها و سفر نامه ها نیز اندک نیستند. گروهی میخواهند سرنوشت انسانهارا بدانند. طایفه یی در آثار

شاعران و دانشمندان ، باز تاب روح خویش را میجویند. برای این یکی، کتاب ، رجعت به خویش است و برای آن یکی، فرار از خویش. در پهلوی آنانی که از بیوگرافیها (تجسم کنندهٔ زندگانی گذشتگان) لذت میبرند، کسانی جای دارند که میخواهند زندگانیهای شاعرانه و رویاهای ناکرانه را بشناسند. این گروه ، برای یاد گرفتن میخوانند و آن گروه برای تظاهر کردن. جمعی برای درک هنر مطالعه میکند. کسانی ، گهگاهی میخوانند و کسان دیگری، سر از کتاب بر نمیدارند. آنانی که با بر نامه میخوانند و بعضی که به یاد شان آمد، خود را در اوراق کتاب گم میکنند. جمعی ذکاوت پر تحرک دارند و دسته یی ذهن کند کار...

طوری که دیده میشود کرکتر های گوناگون و احتیاج های متفاوت ، در این پهنه زندگی همستان همه بخش های حیات-سبب به میان آمدن پله ها و منزلهای بسیار دگرسان شده است.

بدون اشاره به آنانی که احساس خستگی نا کرده ، با حرص و اضطراب کتاب پشت کتاب میخوانند، نباید بگذریم. سروانتسCervants یکی از نمونه های شناخته شده این گروه را در دون کیشوت می آورد، La Manchکه خواب و خوراک ندانسته رومانهای شوالیه میخواند و سر انجام ، عقل خود را از دست میدهد.

این مورد، در خصوص اینکه چگونه مرز ها و معیار های مربوط به واقعیت در دنیای سحر و خواب که با کتابها به آن داخل میشوند، نابوده میگردد، مثال خوبی است.

آن کسی را که معلومات به دست آورده اش را بر رخ هرکس میکشد و برای تظاهر، هر چه به دستش آمد، میخواند، به یک فرهنگ پای دار خوانند ه کرده میتوانیم. او هیچ چیزی را به شکل درست نمیداند. دانش حیرت آور او ، از محدودهٔ حل جدول کلمات متقاطع مجله ها و نشریه ها ، فراتر نمی رود.

مطالعه کنندهٔ خوبی که میخواهد شاعران را بشناسد، زندگانی زنان و مردان نامور را آموخته، آن را سر مشق خود نماید به طور خلاصه فکر جستجو کند و از آن بهره بر گیرد، در برابر وسعت آثار منتشره، چگونه موقفی خواهد داشت؟ از میان ملیونها ملیون صفحه ، میوه یي راکه میخواهد چطور جستجو و جمع آوری کند ؟ برای باتجربه گان وآماتوران فرهیخته نیز این مسئله کار آسانی نیست.

نخستین کاری که یک انسان عاقل ، جهت مطالعهٔ پر ثمر انجام بدهد این است که ،علاقه فطری وذوق خویش راشناخته ، ساحه کاری برای خویش مرز بندی کند ودربین این محدوده انتخابی ، باقی بماند.

مارتین لوتر Martin Luther میگوید:

ما برای شما نمیگوییم که انبوهی از کتابها را، بدون بخش بندی ، یک جا جمع کنید. کار پر بهره آن است که بدانید، کدام کتاب فایده دارد و کدامش نه؟ در کتابخانهٔ تان تنها آن کتابها را بگذارید که فایده یی از آن متصور است. برای انجام دادن این تشخیص، با آنانی که در زمینه چیز هایی میدانند، مشورت نمایید.

برای انتخاب کتاب های خوب ، به آسانی میتوانید، یاری دهنده بیابید: کتابهای عمومی، ستونهای کتاب روز نامه ها و مجلات، برنامه های کتاب رادیو ها و یا دوست و آشنایی که کتاب ها ی خوب بسیار خوانده است، معلومات مورد ضرورت تان را در اختیار شما میگذارد. کتابخانهٔ خوبی برای خود ساختن-با شرط نگرفتن هر کتاب تازه نشر شده-با اهمیت است. شمار بزرگی از کتابهای تازه چاپ شده، ارزش خویش را دیر زمانی نگهداشته نمیتوانند. عمر بسیاری از نو یسندگان این کتابها، بیشتر از عمر آثار شان است. در این حال ، برای اینکه کتابی را خوانده، در باره اش بحث کرده بتوانید، از گرفتن تازه ترین کتاب، خود داری کنید.

فیلسوف بزرگ لیختن برگ Lichtenberg میگوید:

هنگام مطالعه، نکته یی که باید به آن دقت شود، عبارت از دانستن اینکه

نویسنده چه میخواهد بگوید و فکر اساسی کتاب را ، در چند جمله خلاصه کرده، هضم کردن است. مطالعه کردن یعنی این و تنها با این روش است که خواننده از اثری که میخواند، فایده یی میگیرد. کتابها ی آن چنانی هست که با خواندن آنها روح تان ، نه تنها هیچ چیزی نمی آموزد ، بلکه چیزهایی نیز گم میکند.

شکی نیست که انسان برای عادت کردن به مطالعه ، مجبور است که در مراحل اول، خود را در رنج و عذاب بدارد، ولی بعد ها ثمر این رنج و عذاب را خواهد چید.

ز ندگانی روزانه، در دورانی که هر گوشهٔ آن پر از کشمکشها ست، تمام نیروی انسان را به مصرف میرساند. آن را قطعه قطعه کرده ، مجالی برای مطالعه نمیگذارد . تاثیر رادیو و سینما که حواس بینایی و شنوایی را مخاطب قرار میدهند، نباید نادیده گرفته شود . درامه ها و نشرات رادیویی ، عنعنهٔ کتاب خوانی با صدای بلند را در بین خانواده ها به کلی از بین برده است. در حقیقت، همه کس از عهدهٔ اجرای این عنعنهٔ خوب - کتاب خواندن دربین خانواده با صدای بلند-بر آمده نمی تواند. هر گاه ضرورت جدی ایجاب نماید که کتابی با صدای بلند خوانده شود، مناسبتر آن است که به جای کتابهای دشوار فهم و اثر های سنگین، رمانهای پر حادثه و یا سفر نامه ها انتخاب شوند.

معتاد مطالعه اجازه نمیدهد که کسی بین او و کتابش در آید.

چیز های شنیده شده، به زودی فراموش میشوند. توقف کردن بر فکری، جمله یی ، مصرعی مقبول خاطر افتاده، درک کردن و نقد نمودن شنیده ها ، ورق گردانی و مراجعت به صفحه یی که گذشته است، در اختیار شنونده نیست. شنونده ، کیفیت زبان، شکل و ویژگیهای دیگر اثر را ، طور دلخواه دریافته نمی تواند. تنها مطالعه کنندگان اند که خودرا در جاذبهٔ مطالعه محو کرده طعم دلنشین مطالعه را میچشند. از طرف دیگر چیز شیرینتر از مباحثه و مشاجره کرده با دوستی، پیرامون

کتابی خوانده شده وجود ندارد.

اندکی هم بر گروه مطالعه کنندگانی که از عهدهٔ کاربه خوبی بر می آیند و تمام مفهوم را درک می کنند و به نصاب میرسانند، توقف نماییم.

خواننده یی که چیزی بیشتر از متاثر شدن و گذشتن ، آرزو دارد، مقصود خویش را از کجا و چگونه به دست آورده میتواند؟ مطالعه برای او ، از حد یک "سرگرمی " گذشته به عطیه یی الهی و نعمتی از حیات تبدیل شده است. کتابها ، نزدیکترین دوستان اویند. لذتی را که او از مطالعهٔ یک کتاب می چشد، به لذت یک پارچه موسیقی خوب اجرا شده، یک گردش در هوای آزاد ، محو شدن در تماشای یک باغچه ، مانند کرده میتوانیم. در این مفهوم ، مطالعه، عبارت از تماس بسیار نزدیک روحهای دو انسان است.

خواننده زیر تاثیر عاشق پروری "محبوب" (کشش وجاذبهٔ کتاب) در اشتیاق افزودن دانش خویش پیرامون جهان و گسترهٔ آن میسوزد. در این پهنه لنگ بودن رهوار اندیشهٔ خود را میبیند، تسلی خاطر ، با لندگی و دریا بندگی راکه از انسانهای دور و بر خویش نمی یابد، در کتابها می یا بد. خود را میسنجد. خودی و سر نوشت خویش رامیشناسد.

به چنین مطالعه کنندگان ، زدن بر چسپ " انسان کتابی و نا آشنا با حیات" از جانب آنانی که عقل شان کار نکرده ، امکان حس کردن برای شان نبوده است و از این ذوق بیگانه بوده اند، چقدر کار نارواست. برای این گونه انسانها، تنها پدیده های عقلی، چیز هایی که به دست گرفته می شوند و به چشم دیده، اهمیت دارند. و یا چیزها یی که بهرهٔ مادی می آورند.

در حالیکه اکثریت سر آمدان وفاتحان نامور تاریخ، کسانی بوده اند دلباخته به مطالعه، مانند فریدریک کبیر و ناپلیون که میگفت: کتابها عشق نهایی منند و قسمتی از خوشبختی خویش را در آنها میابم.

آیا زمانی که یک کتاب خوب میخوانیم. بایک دوست خوب هم نشین نیستیم؟ در این حال پا شادهانی که در قلمرو اندیشه جهانبانی کرده اند، در یک میز نشسته ایم. آن بزرگان حی و حاضر در کنار مایند. تنها با این بزرگان آشنا نمی شویم، بلکه سرنوشت انسانهای کوچک را نیز می آموزیم. در امواج یک زندگی بیگانه غوطه می خوریم و با آن زندگی میکنیم. در راههای پر خم و پیچ اندیشه کمین کرده ایم. رسیدن به جهانی پهناور ، در پیش روی ماست.

این شاهد خوشبختی را همگان نمیتوانند که در آغوش بگیرند، فقط آنانی که برای در کنارگرفتن آن کوشیده اند، به کنار میگیرند و "خوش خوش و خوش" مي فشارند.

بسیاری از چیز ی خوانده شده را فراموش میکنید. پس چه فایده یی در این فرسودن تن و روان هست؟

تا ثیر آن فراموش شده ها ، در زندگانی ، طرز تفکر و اطوار ماهست. مانند آنکسی که با مردمان فرهیخته نشست و بر خاست داشته باشد و در محیطی خوب زندگی نماید، ناخود آگاه رو به سوی خوبی می آورد و فرزانه مرد روزگار میگردد.

مگر ، خود آنچه در جستجو یش مي باشیم ، هم این نیست؟

ما خذ ترجمه: امیر، صباحت. اورتکلی کمپوزیسیون یازمه صنعتی. (هنر نویسندگی و انشا با نمونه ها) ترک دنیا سی ارشتیرمه لری وقفی، استانبول، چاپ دوم، ۱۹۸۶ ، ص ص ۶۰ تا ۶۳

در بارهٔ خواندن و نوشتن

در بارهٔ خواندن:

پیش از شروع به خواندن هرنوشته یي ، حتما وحتما پیرامون آن موضوع باید فکری کنیم ودانسته های قبلی خودرا بررسی نموده ، برای پذیرفتن چیز های نو ، آماده گی بگیریم .برای این مقصود ، عنوان نوشته را باید خوب بدانیم ونیز لازم است که جمله های آغازین وفرجامین ، هر پاراگراف خوانده شود. اگر پیرامون موضوعی که مطالعه میکنیم ، معلومات قبلی نداشته باشیم ،بامراجعه کردن به لغتنامه ها ، دایرة المعارف وکتاب های دیگری که معلومات ابتدایی درآنها جمع شده باشند ، دانش خویش را افزایش بدهیم . اگر درفهم ودرک موضوعی، مشکلی پیش آمد، به آنکه بیشتر وبهتر میداند مراجعه بایدشود وبه این ترتیب ، در زمان اندکی ، دانشی راکه به آن ضرورت داریم ، به دست آورده میتوانیم .

هرنوشته متناسب به سویهٔ خود علاقه وتوجه خاصی میخواهد . نوشته های جدی و سنگین را درحالیکه حال وهوایی داریم باید مطالعه کنیم ونوشته های مربوط به دانش عمومی را دروقت تفریح یا در اثنا سیاحت ، برای اینکه وقت ما ضایع نشود ، باید بخوانیم .

هنگام مطالعه دقیق ومتفکر باید بود. مطالعهٔ مفید تنها به حافظه سپردن چیز های خوانده شده نیست بلکه درعین زمان نو کردن چیزهای موجود در حافظه نیز میباشد.

اگرهنگام خواندن خار خاری درقلب ماپیداشود به تعبیر دیگر با نویسنده هم نفس شده بتوانیم ، درین صورت به راستی چیزی میخوانیم ونویسنده نیز مارا به راستی مخاطب قرارمیدهد. داد وستد بین نویسنده وخواننده تنها درچنین حالتی

امکان پذیر است وبس. مطالعه کننده یی که بانویسنده گفتگو برقرار کرده نتواند، از آنچه میخواند فایده یی نمی برد.

خواندن پر ثمر اینست که بدانیم چه چیزی را برای کدام مقصود میخوانیم ؟ نخستین شرط پرورش خودی، خواندن است. هیچ عالم، متفکر وپژوهنده یی را سراغ کرده نمی توانیم که مطابق به شرایط زندگی خویش صاحب یک برنامهٔ مطالعه نبوده باشد.

یکی از موضوعاتی - بلکه مهمترین موضوعی - که پیرامون آن پرسش های فراوانی مطرح وسخنان بسیاری گفته شده ، اینست که "برای پرورش خود چه بخوانیم؟"

به این پرسش جواب ما اینست که پیش از شروع به کاری، اعتقاد کامل پیداکنیم که آنراباند حتماً انجام بدهیم. اگر شما بصورت دقیق ندانید که پرورش خودی چیست وبرای چه منظوری خودرا باید پرورش داد، حرکت شما درین رابطه از روی یک هوس است وزود گذر.

درقدم دوم ، شناخت استعداد، اراده ، پرورش و انکشاف آنها از شرط های بنیادی است . درصورت برعکس بودن این حالت ، بسیاری از کارهایی راکه میخواهیم انجام بدهیم به *فردا* میگذاریم و چه بسا که باوربه خویش (اعتماد به نفس) رانیز از دست میدهیم .سرآغاز راه تمام دانشها، چهارسوق شناخت خودی است .

بلی آنطوریکه یونس امره (همراه) میگوید : " دانش شناخت خودی است."

سومین مسا لهٔ قابل دقت اینست که زمان ما ، زمان سرعت است. مکلفیت های آدمی فراوان بوده ، هدفهاییکه میخواهیم به آنها برسیم گوناگون میباشد . دربرابر این همه، وقتی راکه برای مطالعه جدا میکنیم ، نهایت باارزش ومحدود

PROPERTY OF ACKU 7857

است . بادرنظرداشت این ارزش و محدودیت حق اولیت را به آثاری بدهیم که به شناخت انسان وجهانی که درآن زندگی میکنیم،میپردازد.

درنتیجه ،

انسانی که میخواهد خودرا پرورش بدهد ، بایدساحهٔ مشخص کاروفعالیت داشته باشد. همچنان که دریک زمان معین نمی توانیم بیشترازیک چیز بیاموزیم ، به همین ترتیب نمیتوانیم که خودرادربیشترازیک عرصه به حد کمال برسانیم. امابعد ازمعین ساختن عرصه یی ، میتوانیم دربخش های دیگری که به نحوی از انحامربوط به ساحهٔ کارما است،چیز هایی بیاموزیم .

فراموش نکنیم که :

دانش فراوان ونامرتب ، انسان را به هدف نمی‌رساند ، بلکه دانش کم ودقیق آدمی رابه سرمنزل مقصود میرساند.

پیرامون نوشتن:

فالکنر(Faulkner)میگوید:

" نوشتن ،ارج گذاشتن به قلب انسان است. " چه قدر درست بودن این گفته را نمی دانم ، اما از نظرمن نوشتن ، دانستن زبان کائیناتی است که بی وقفه سخن میگوید . ویانوشتن ، دانستن دیدن کائینات به گونهٔ بایستهٔ آن است . ازین دیدگاه نوشتن دروازهٔ علم بشمار آمده میتواند. درکلام الهی بعد از امرشدن به خواندن ، امرشدن به نوشتن - همین غامضه نهفته است. اگر از فعالیت های علمی وفکری محصولی متصور باشد، آدمی حتما وحتما بنویسد. ازّزاویهٔ دید دیگر ، نوشتن واسطهٔ جلوگیری انفجار مغز از زق زق آموخته ها است. نه تنها واسطهٔ جلوگیری از انفجار مغز است ، بلکه وسیله یی است که درد چیزی تقدیم کردن به انسانیت را تسکین میدهد. هرگاه این عطیهٔ الهی (قدرت نوشتن) درراه مثبت به کار انداخته شود ، کانالی میگردد که درقلب آدمی نو ر جاری میسازد .

بادرنظرداشت این اصل ، انسان درهر حالیکه بوده باشد باید به نوشتن عادت کند. آنانیکه بجای نوشتن تنها وتنها به مانده ها درعقل اکتفا میکنند، ازهزاران صفحه که خوانده اند، هیچ ثمری بدست آورده نمی توانند.

اگرنوشتن ، از ورانبر دانسته ها سر بزند، روزنه یی است که راه برچکاد الهام میبرد و با این نقب اسرار پنهانی دفینه ها آفتابی میشوند. انسان ازین روزنهٔ کشوده شده ، درزیبایی های عالم معنی ، گلگشتی‌سرخوشانه خواهد داشت وبه امتداد آرزوهای وابسته به ابدیت خواهد رسید.

درینحال انسان شروع به نگریستن به جهان باچشم دیگری میکند . بادرنظرداشت اینها ، نوشتن حقیقتی است که هرانسان کتاب خوانده از آن گریزی ندارد. دانشمندان ومتفکرانیکه درمقیاس جهانی نام بر آورده اند ، کم یا زیاد ولی به طورحتم نوشته اند. نوشتن یکی از فکتورهای تکامل دانش است .

حقیقتی که مربیان آموزش وپرورش میگویند که انسان " آموزانده،می آموزد." درخصوص نوشتن نیز مصداق میابد.انسان میتواند دربارهٔ موضوعات بسیاری صاحب معلومات بوده باشد، مگر هنگامیکه پای نوشتن به میان آمد، متوجه میشود که آنچه راکه دانسته ها بشمار می آورد، بسنده نبوده است. ازین جهت آنانیکه قادربه جریان دادن اندیشه ها ویافته های شان به طور منظم وسیستماتیک اند ، خوبتر مینویسند.

نوشتن مسئولیت سنگینی نیز دارد. در روز وروزگاري که دو کتاب خوانده ها ، روبه قلم می آورند ، درک مسئولیت نوشتن از ضروریات جدی ما است. اگر بدانیم که اثر آفریده شده ، برخواننده تا ثیر عمیقی میگذارد، پیشکش کردن دانش غلط ،چیز های متکی به ظن و گمان راچون حقیقت مسلم جازدن ، برای یک نویسنده بد ترین بدبختی‌است.

نوشتن به معنی وسیع کلمه ،تقدیم آموخته ها ودانسته ها به دیگران ،

جهت بهره یابی شان است وبالاخره نوشتن، اگر بیان حق وراست گفتن را هدف خویش قرار داده باشد،
ماهیت علوی وقدسی کسب میکند.

ماٴ خذ: "Sizinti"
Haziran:1991
YIL:13
Sayi:149
Sayfa:200-201

ترجمه ، تألیف و نویسنده

یک متن ترجمه ویاتاٴ لیف شده دروحلهٔ اول ، مجموعه یی از اشارت ها بین نویسنده وخواننده است. برای اینکه این مجموعهٔ اشارت ها وسمبول ها ، تا ٴثیر درنظر گرفته شده را ،به خواننده کرده بتواند ،برقراری مناسبت سالم بین نویسنده وخواننده شرط است. بعضی از موارد اینگونه پیوندرا تحت عنوان "ترجمه" و" تاٴ لیف " بر رسی میکنیم.

ترجمه عبارت از افادهٔ معنی یک کلمه به نزدیکترشکل -تاحد ممکن -ازیک زبان به زبان دیگری است . در انتقال معنی مشابهت تمام تحقق نمی پذیرد ، زیرا انسان ها صاحب ملیت های مختلف ،فرهنگ های مختلف ودیگرگون فلسفهٔ حیات اند. این نا همسانی ها ،سبب رفتار دگرسان انسان ها دربرابر اشیا وحادثه ها میشود . نام ها ومناظر معنایی که درذهن ایجاد میکنند ، مفاهیمی که بیان کرده میتوانیم ، درهرفرهنگ ویژگی‌های خاصی دارند. زیرا در ورانبر کلمه هاییکه ملت های صاحب تمدن پرشکوه وبا پشتوانه بکار میبرند - غیر از کلمه های آتش کاه مانند که خودنماها و نیولوژست ها تولید میکنند - تاریخ پر تلاٴ لؤ یی خفته است. گاه گاهی یک کلمه درجریان سیر تاریخی خویش معنی های مختلفی کسب میکند. اگر این فرق ها و نزاکت ها حتی درفرهنگ هائیکه باهم خیلی نزدیک اند - حضور جهانِ بینی دگرگونهٔ

آنهادرنظر گرفته شود - نیز هنگام ترجمه عین تا ٴثیر راانتقال داده نمیتواند.

درترجمه بعد از توجه به این محدودیت ، میتوانیم از روش های‌ترجمه سخن بگو ییم. بطور کل از دو نوع ترجمه سخن گفته میشود: ترجمهٔ کلمه به کلمه یی وترجمهٔ مفهومی.

الف) ترجمهٔ کلمه به کلمه یی (حرفی) : درین ترجمه مفاهیم موجود دریک زبان تاحد ممکن به نزدیکترین مفاهیم زبان دیگر کلمه به کلمه گزارده میشود .

ب) ترجمهٔ مفهومی : این روش متکی به گزارش معنی است . از همین سبب همچون ترجمهٔ حرفی که درآن همسنگ هر کلمه باید یافته شود ، قاعده های قاطع ندارد . با رعایت دادن معنی هایی که دگر گون از متن اصلی گزارده شده اند دربین قوس ها وقابلیت انعطافی که این روش دارد ، هدف ترجمه راکه همانا " حادثهٔ بیدارکردن تا ثیر هم مانند به خواننده است " تاحدی تحقق می بخشد .

بعداز توجه به روشهای ترجمه،نکات دیگری که باید به آنها هنگام ترجمه دقت مبذول گردد این ها اند :

۱- به کلمه هاییکه از زبان دیگری به زبان ما داخل شده ، بار معنایی دیگری یافته اند، دقت شود .

۲- ضرب المثل ها ، اصطلاحات واصطلاحات خاص علوم، کلمه به کلمه ترجمه نشوند-غیر از آنهاییکه عیناً ازدیگر زبان گرفته شده اند مانند Lion`s share "سهم شیر"،Ivory towerfil"برج مادینگی"- بایدهم سنگ آنها که در زبان ما وجوددارند به کار گرفته شوند درغیرآن شرح گردند.

۳-اگر یک کلمه دارای چندین معنی بود ، آن معنی که بیشتر به مقصود نزدیک است برگزیده شود .

٤- به این نکته که درترجمه انتقال دقیقتر معنی به صورت کل ، مهمتراز انتقال معنای هر کلمه است، دقت شود.

٥- ترجمهٔ درست نیازمند گزاردن معنای جمله ها باقرینه هایی که مقصود نویسنده را دربرگرفته باشد ، باتوجه به اسلوب ، است. کلمه و معنی شاید

تاحدی ترجمه شده بتوانند،اما چیزیکه درترجمه از اهمیت برخوردار است ، عبارت از ترجمهٔ اسلوب ، نبودن تعبیر های دور از ذهن ، کوشیدن درحس نشدن ترجمه بودن اثر، حاکم بودن برموضوع ودانستن باریکی های مربوط به هردو فرهنگ درپیوند به آن ساحه ،میباشد.

٦- برای دریافتن نکته هاییکه هنگام ترجمه ازنظر دورمانده است، اثر ترجمه شده بعد از گذشت مدتی دوباره بررسی گرددو اگر امکان داشته باشد ، از مترجمی که درعرصهٔ موردبحث تخصص دارد ، خواهش گرددتا اثر ترجمه شده را از نظر بگذراند.

تألیف:

تألیف نسبت به ترجمه تلاش بیشتری ضرورت دارد، زیرا کارهایی که مغز نویسنده را در اثری که ترجمه کرده اید، فرسوده است، چون (ترتیب کلمات ، انسجام ، آوردن مثالها و اصطلاحات...) به عهده شما می افتد.

در یک تألیف ، نخستین شرط، تثبیت موضوع است. مؤلفی که از قبل تصمیم نگرفته باشد که چه مینویسد، به نتیجه یی نمیرسد، به خصوص برای جواب دادن به سوالهایی که هر لحظه در پیوند به مسایل درونی موضوع به ذهن می آید- راجع به مسایل بیرونی موضوع هم سوالهای فراوانی به میان آمده می تواند_ به بیان دیگر به منظور انسجام و اثر بخشی تألیف، چاره یی جز از مرز بندی تألیف نیست. از این سبب، عنوانهایی که موضوع را تثبیت می کنند، دراز تر می شوند.

بعد از تثبیت موضوع، نوبت به "جملهٔ قضیه" می رسد. این جمله عبارت از فکری استکه خواسته ایم که پیشکشش کنیم، اندیشه یی است که اراده کرده ایم که اثباتش نماییم و نتیجه یی است که تصمیم گرفته ایم به آن برسیم.

پیش از شروع نمودن نوشته، در اکثر موارد-نوشتن موضوعی که به صورت عنوان ظهور میکند و" جملهٔ قضیه" که عموماً در نقطهٔ اوج اثر جابه جا می

شود ، آماده کرده پلانی که اندیشه های پاگراف ها را به گونهٔ عنوان بغل صفحه و فشرده نشان بدهد. از یک سو به نویسنده کمک میکند تا افکار خویش را بعد از "خوب و بد" کردن بر کاغذ بریزد و از طرف دیگر به خواننده یاری می رساند تا پیام اثر را ، به راحتی دریافت نماید.

در میان متن تألیف (و یاترجمه) شده، خواننده و نویسنده، این گونه رابطه یی میتواند وجود داشته باشد:

نویسنده ---<افاده---<متن---<ادراک---<خواننده

این رابطه چنین شرح شده می تواند:

افادهٔ نویسند ، قواعد دستوری که به کار میگیرد و کار برد علم معنا شناسی-تامرز های تفاوت کوچک احتمالی-هر یک حامل معنا ها یی اند. طبیعی است که این همه وابسته به ذخیرهٔ دانش نویسنده و تجربه های کاری اوست.

از طرف دیگر سر حد ادراک متن توسط خواننده هم به تفسیر قرینه یی این تفاوتها ، فرق می کند.

نویسنده هر قدر شناخت دقیق از خواننده داشته باشد، به همان اندازه نوشته اش اثر بخش می شود. برای رسیدن به این منظور پاسخ دقیق دادن به این پرسشها- توسط نویسنده خیلی اهمیت دارد:

۱- موقعیت، پیشه، مسلک و تحصیلات خواننده چه گونه است؟

۲-راجع به موضوعی که ارایه میگردد تا کدام سویه معلومات دارد؟

۳-موضوع ارائه شده، چقدر توجه او را جلب می کند؟

٤-برای خواندن اثر ، چقدر وقت در اختیار دارد؟

٥-چگونه اعتقاد، حکم قبلی و چشمداتهایی دارد؟

چشمداشت یک خوانندهٔ عادی از اثری که به حروف عربی (در متن لاتین بود نظر به ضرورت حروف عربی آورده شد. مترجم) نوشته شده است، به بیان

دیگر از پلان اول ، اینها ست:

از راست به چپ مستقیم نوشته شده ، در بین سطر ها فاصله ها هست، قواعد دستوری و املایی مراعات شده کلماتی که در زنجیرهٔ یک منطق کشیده جملات و پراگرافهایی که از این کلمات ساخته شده اند.

هر نوع اشتباهی که خدشه یی به چشمداشتهای خوانند، ایجاد کنند، روند خوا نش را به سکتگی مواجه می سازد و به خصوص ، تناسب درک خواننده را پایین می آورد.

اسلوب نگارش موضوع، شیوهٔ مخاطب قرار دادن خواننده، در امر درک مقصود نویسنده ، نقش مهمی بازی میکند. از همین سبب، دگرگونیهای آنی در اسلوب نگارش و یا به کار گیری شیوه های متفاوت از هم نیز، سبب پایین آمدن تناسب درک خواننده می شود.

اگر فکری که نویسنده میخواهد انتقالش بدهد، با خطوط کلی در ذهن خواننده موجود بوده باشد، روند پیام رسانی آسانتر می شود. از طرف دیگر در زمینهٔ مورد بحث، سره و ناسره کردن خوانندهٔ بیگانه خیلی محدود است. از همین سبب ضرورت است که دانش خواننده، از قبل تخمین کرده، تلقین هر فکر نو را ، به گذشته های نزدیک آن اساس باید نهاد. زمانیکه یک خواننده ، با معنای جمله یی که به ان رو به رومی شود و معلوماتی که از قبیل در حافظه دارد، پیوندی بر قرار بکند، حس می کند که آن جمله را فهمیده است و به اندک زمان به حافظه اش جابه جا می کند و به تعقیب آن می کوشد تا پیوندی بین جملهٔ بعدی بر قرار کند، اگر پیوند ها بر قرار نشوند و یا از مجموعهٔ کلمات یک جمله، نقب به معنی زده نشود، در اندک زمانی روند ادراک به سبب بار زیاد بر حافظه، توقف می کند، به خصوص ، روند پیام رسانی و پیام گیری بین خواننده و نویسنده از هم میگسلد.

اگر روند پیام رسانی با خواننده بر قرار نشود، نوشته مانند زنجیر از هم

گسسته و محروم از انسجام شده ، او را از اثر پیچید گیهای به میان آمده - به جای رسیدن به معنی و پیام ، گرفتار مجموعه یی از کلمات می کند. از طرف دیگر ، معمولاً انسانی که مجموعه یی از کلمه های نا مرتب نی ، بلکه متنی را که در آن معنی حضور دارد، نزاکتهای روح در آن باز تاب یافته و سر شار از اندیشه هاست ، میخواند، خودرا در همنفسی و همدمی با معنی و پیام میابد.

آن طوری که در بین جملات پیوند لطیفی بر قرار می شود، باید در بین پراگرافها نیز این گونه رابطه بر قرار باشد. این پیوند باید با چونان مهارتی تأمین گردد که خواننده وقت خود را با کنار گذاشتن روند خواندن و جستجوی پیوند پراگرافها، ضایع کند. این رابطه ها میتوانند با استفاده از عطف کنندگانی "چون" ، "و" ، " فقط" ، " اینگونه"، " بر عکس" ، "از" طرف دیگر" و یا تکرار ها به جای عطف کنند گان و خلاصه سازیها تأمین شوند.

***

اکنون به نکاتی که هنگام تألیف به آن باید دقت شود، می پردازیم. ۰

۱- پراگرافها آغازین باید، حالت انتظار در خواننده ایجاد کند، در پرگرافهای بعدی عمومیت سازی گزیده شده، مثالهای دلچسپ آورده شود، پراگراف فرجامین باید حس " تمام شد" را ایجاد نماید و به خواننده این حس پیدا گرد که راجع به موضوعی نو، شرحی را خوانده است.

۲- به کار گیری کلمات سیال و بیدار کننده به جای کلاماتی چون "بودن" ، " کردن " و غیره، آوردن جملات پرسشی و خطاب در جاهایی که باید به آن دقت شود، استفاده از تشبیه ها ، مجاز ها و استعاره ها، نوشته را پر تحرک و پر تأثیر می کند.

۳-تعریفی که با بکار گیری مهارت وبا بهره گیری از تشبیهات صورت گرفته

باشد ، معنی یک کلمه ومفهوم را محدود به تنویر نمی سازد ،بلکه یک زاویه دید نیز ایجاد میکند .

٤- یکی از را ه های بسیار آسان و بسیار مؤثر تصریح یک اندیشه، به کار گیری یک جمله کوتاه ومناسب بعد از جمله های دراز است . به منظور ایجاد نکردن دل تنگی به خواننده ، به "خرمن" جمله های کوتاه ودراز نیز دقت شود.

٥- برای کشانیدن خواننده ، درآخر جمله هاییکه فکر اساسی راحمل میکند ، به محراق های توجه یابه اصطلاح به " بزنگاه" ها دقت صورت گیرد . برای موثر کردن اندیشه هایي که باید مرتب شوند ، روش کار چنان بوده باشد که از اندیشه یی کم اهمیت شروع کرده، به اندیشه های پر اهمیت کار خاتمه یابد.

٦- اظهار مقصود ما، خواننده را وامیدارد تا در انتظار دانستن آنچه که قصد کرده ایم ، بوده باشد.

۷- در اقتباس ها - در محدودهٔ قرینه ها، باید به منسجم بودن، دقت صورت گیرد، یعنی پارچه های گرفته شده از متون دیگر، موافق به روند سخن بوده، طوری جابه جا شوند که جریان اثر را خدشه دار نکنند.

۸-وقتی که به پارچه ها ی موسیقی گوش فرا میدهیم ، نو تها را می شنویم، وقتی که چشمان ما به تابلویی میلغزد، رنگها را می بینیم ، وقتی که به کلمه ها نگاه می کنیم ، معنی را در میابیم . درست مانند اینها ، آنگونه که حرفها را ندیده ، خوانده میتوانیم، باید بدون حس کردن کلمه ها و کاغذ، به نوشتن عادت کنیم. جای تماس قلم، بر دست نی ، بلکه بر کا غذ مهم است.

۹- متکای اندیشه های پیش کشیده شده ، دانش است و متکای محاکمه های خواننده، اعتقاد ها است.

۱۰- نویسنده نباید فراموش کند که برای قناعت دادن خود نی ، بلکه برای قناعت دادن خواننده ، میکوشد.

۱۱- در گفتار (خطابه) تون صدا ، فشار ، حرکات و مکثها ، معنی را تقویه می کنند، در نوشته این ها نیستند. جاذبه دار کردن افاده ، مؤثر کردن اسلوب، مهارت و چیره دستی نویسنده را ایجاب میکند.

۱۲-فراموش نشود که هر جملهٔ نوشته از یک سو با موضوع و از سوی دیگر با بقیهٔ جملات در پیوند عمیق باید بوده باشد.

۱۳-اگر خواننده ، اثر را تعقیب کرده بتواند، قادر خواهد شد که از وضاحت (افکار به هم بافته شده) ، انسجام (سلسلهٔ اندیشه های سالم) و نظم منطقی، صحبت نماید.

۱٤- اگر در رابطه به موضوعی ، ذخیرهٔ معلومات خوانندهٔ بیشتر از نویسنده بوده باشد، متن تقدیم شده، به خواننده ، چیز های بیشتری از نویسنده تفهیم میکند.

۱۵- آن طور که در ترجمه بود، در تألیف نیز، بر رسی اثر ، توسط صاحب صلاحیتی فراموش نباید شود.

* * *

بعضی از پرسشهایی که باید در ختم نوشته به آنها جواب داده شود، اینها اند:

۱- آیا کسی که در این زمینه اختصاص ندارد، این نوشته را درک کرده می تواند ؟

۲- آیا افاده هایی که با عث غلط فهمی شود، وجود دارد؟

۳- آیا نوشته بیش از اندازه طویل یا بیش از اندازه کوتاه ست؟

٤- آیا معلومات داده شده ، درست است؟

۵-آیا روشها و ارزش گزاریها صحت دارند؟

٦- آیا معلومات اضافی هست یا کمبودی معلومات دیده میشود؟

۷- آیا تکیهٔ بیشتر بر فکر های اساسی صورت گرفته است؟

۸- آیا در نوشته تحرک حفظ شده است؟ قاعده های عمومی و افاده های مجرد، با ارائه مثالها ، تقویه شده اند؟ آیا عناصری چون مثال ، واقعه، مقامه، لطیفه، مقایسه و متضاد ها که با عث آسانی درک موضوع مي شوند، به قدر کافی آورده شده اند؟

۹- آیا جملات و کلمات اضافی در نوشته را ه یافته اند؟

۱۰-آیا عناصر کمکی چون، آمار ها، احصائیه ها ، گرافها، شیما ها وجود دارند؟ کافی اند؟

۱۱- آیا افاده های دشوار فهم، تعابیر اضافی تکنیکی و کلمات مستعار وجود ندارند؟

۱۲- آیا املاً و نقطه گذاری درست است؟

***

ضروری می نماید که بعد از ذکر این همه خصوصیات و عناصر درنگی بر "فصاحت" و "بلاغت" داشته باشیم:

"فصاحت کلمات ، با نیاوردن کلماتی که تلفظ شان دشوار است، حفظ شده مي تواند. در کلماتی هم که معنای آن را همه کس نمیداند و یا به منظور مراعات کردن وزن در شعر ، تحریف شده اند و نیز به نا مأ نو ستر معنی (از میان چندین معنی) به کار برده شده باشند فصاحت یا فته نمی شود. فشرده سخن آنکه فصاحت در کلمه و در کلام که متشکل از کلمات است، نبودن هیچ گونه تعقید در معنی و آهنگ تلفظ است."

برای اینکه سخن بلیغ بوده باشد ، فصیح بودنش شرط است. فصیح بودن یک سخن در عین بلیغ بودن ، عبارت از در نظر گرفتن " مقتضای حال"

است، در نظر گرفتن مقتضای حال به تنها تن خود کافی نیست. عناصری که علویت کلام ، قوت و زیبایی آن را فزونی مید هند، این است که باید دانسته شود که چه کسی برای چه ، برای کی، چه میگوید؟

" کلام بلیغ، در خمره های علم پخته شده، در خمهای بزرگی که حکمت نام دارد، ذخیره گردیده، معنایی را افاده می کند که از صافی درک گذشته ، توسط ساقیان ظریف نام، گردش در آمده ، بعد از سر کشیدن فکر ها با اسرار هما غوش شده ، حسها را به حرکت می آورد. این است کلام بلیغی که به انسانها قابل تقدیم است و سخن بلند مرتبه یی که بر چکاد هنر افاده گام نهاده است.

یادداشتها:

۱- شیمشک، او. ار شتیر مه تکنیک لری، (روشهای پژوهش) استانبول : ۱۹۸۵ ص ص ۱۰۹-۱۱۰ .

۲-آیواز اوغلو، ب. اسلام ایسته تیغی و انسان. (انسان و استیتک اسلام) استانبول،۱۹۸۹، ص ۱۳۵.

۳- سنیح، س. قران ده ادبی و جهه. (وجهۀ ادبی در قران)، از میر ، ۱۹۸۹ ، ص ۷۹.

ماخذ ترجمه:
Sizinti:
Yil: 16
Temmuz: 1995
Sayi: 183
Sayfa: 248-251

استعداد نویسندگی و پرورش آن

انسان با تقلیدی آموزد. یک شاگرد قاعده های اساسی نویسندگی را در آغاز به این گونه [با تقلید] یاد می گیرد. اما بعد ها ، برای انکشاف افکار بدیع، انتقاد کردن و رسیدن به آمیزه های نو ، تقلید کافی نیست. نوشتن آثار مؤثر و قانع کنند به اندازهٔ نوشتن نوشته های فصیح و بلیغ دشوار است.

"واضح" نوشتن دشوار است، به ویژه که اگر موضوع نو و محتوی کلی بوده باشد. نوشتن یک متن خوب کاری سخت است. چونکه نوشتن به مفهوم همهٔ آنچه را که انسان میداند و فکر می کند به شکل منسجم انتقال دادن و کوشیدن در این راه است.

تمام این دشواری ها اگر در نظر گرفته شود، توقع کردن یک نو شته یی خطا و مکمل از یک شاگرد، مخالف با حقیقت ها ست.

خطا ها در حقیقت کار ، نتیجهٔ نهایت طبعی روند انسان بودن است (نور من و شالی جه ۱۹۸۰ ، نور من ۱۹۸۱ ، نیسر ،۱۹۸۲ بیوگرانده) معلمی که خطاهای یک شاطرد را دوست ندارد، به معنای این است که انسان شدن اورا دوست ندارد. چون خطا کردن یک حقیقت فطری است به این سبب دلیل محکمی به بی استعداد بودن و عقب افتادگی ذکا ء ، شده نمی تواند. ذاتا(نویسند گی تنها) در موضوعاتی مفید و ساده مطابق به قاعده های حفظ شدهٔ نگارش، نوشته های بی غلط (اما بی هیچ نکتهٔ بدیع) هست کردن، نیست، بلکه در موضوعات سنگین هم آثاری سلیس و برازنده آفریدن است.

فراموش نباید کرد که مو جودیت خطا ها در کار های اولی ، حاکمیت بعدی بر موضوع و اندک شدن خطاها ، یک مسألهٔ زمانی است. (بریتر ۱۹۸۰ ، ۷۶ البوو۱۹۸۱ ، ۱۰۰ ، کیچه ۱۹۸۱ ، ۵۹).

شاگردان محتاج را هنمایی در فعالیتها ی خود اند. کافی است که به جای کشتن اشتیاق و انتقاد های تحقیر آمیز راهی به آنان نشان داده شود. این را هنمایی تنها و تنها برای نشان دادن خطاهای آنان نیست. اصلاح دوامدار خطا های شا گرد توسط معلم، از یک طرف مفید واقع نمی شود، از طرف دیگر مهارت کشف خطاها به وسیله خودش و اصلاح آنها را ، در نهاد شاگرد می میراند.

قاعده های قطعی به جای آنکه تحصیل را آسان نماید، دشوار میکند. (روزه ، ۱۹۸۱) زیرا با گرفتن نمرات مختلف از استادان مختلف در پارچهٔ "صحیح و غلط" شاگرد گرفتار تردد و دودلی است. در کوشش به انطباق در پارچه ، خطاهایی را مرتکب می شود که هیچ گاهی ، آن چنان اشتباه نکرده است. (هاریس ۱۹۷۹ ، شاوک نیسی۱۹۷۷) به این تر تیب شاگردی که به حالت دودلي و دلسردی قرار گرفته باشد. ممکن نیست که نوشته یی ابتکاری و جذاب ایجاد کند. (در چنین حال ، برای پدید آوردن مجموعهٔ جالب در انطباق مسامحه کارانه در خصوص رعایت قاعده های املا و فورمولهای اکادمیک زبان خود کوشیده ایم.

" اشاره های سرخ" کاغذ انشای شاگرد " چقدر درست بودن" را نه ، بلکه " چقدر نادرست بودن" را نشان می دهد. با توجه به این اشاره ها ، درک کرده نمی توانیم که کدام افاده ها و تا کجا، در زبان ، پذیرفته شده می توانند. یعنی شاگرد با این میتود به توانایی های کاز برد زبان به شکل دلکش و پرجاذبه وبو قلمونی آشنایی حاصل کرده نمی تواند. (زوی لینر ۱۹۶۹ ، ۲۸۰) در چنین حال ، یک انشاء ذوقی ، به باری فشار آور تبدیل می شود. شاگرد با متوجه شدن به نادرستی های نهایت کوچک ، نمی تواند که پیام اصلی را تقدیم کند.

از طرف دیگر، ادبیات منحیث ساحه یی که آزادی فکر وبیان و کشف جاذبه ها را ایجاب میکند، در بسا موارد با استفاده از اقتباس ها ، حکایه های زندگی و تخیل های موجود در آثار ، بحث کنان، پا به هستی می گذارد. در

درسهای انشاء که" اسلوب و شیوه بیان خود را دریاب "گفتن است، به قاعد ه ها ی خشک و غیر ضروری (جمله با "و" آغاز نمی شود ، یک پراگراف کم از کم سه جمله و حد اکثر پنج جمله می باشد، در یک جمله بیشتر از ۳۰ و در یک پراگراف بیشتر از ۱۵۰ کلمه بوده نمی تواند) و به ساختمانهای سطحی ، یعنی عباره های خوش خورده به چشم دلبستگی بیش از حد نشان داده شده ، محتوی و پیام ، پشت گوش انداخته میشود.

در بسیاری از مکاتب انگیزه دلسرد کنندهٔ شاگرد این است که اگر او اندیشه های استاد را قبول نکند، محکوم به گرفتن نمرهٔ پائین از روی " نتیجه های غلط" میباشد. اما موقعیت دشوار احتمالی که شاگرد از آن در دلهره است، تا این حد نیست .(فیشمن و د ۱۹۶۷ ، ۱۶۱)

بعد از پذیرفتن اندیشه های استاد، اثری مطابق به آن پدید آوردن کار آسانی نمی باشد. نوشتن و صحبت کردن پیرامون موضوع به اعتقاد تبدیل ناشده ، خطا ها را افزایش می دهد. (مهرا بیون ۱۹۷) نوشتن در ساحهٔ مورد علاقه برای هر شاگرد موفقیت آور است. موضوعی غیر ضروری، اثری بی فایده می زایاند. (بوث، ۱۹۷۵، ۷۵) چونکه "دشواری " مانع به کار گیری تمام عیار ادراک و توانایی بیان میشود، موضوعاتی که برای شاگردان دلکش است، نوشته را به حالتی پر از تحرک در می آورد . (گراویس ۱۹۷۳ ، کیسی ۱۹۷۵) نویسنده ها تازه کار را در بسیاری موارد رو به روشدن به عکس العمل " استعداد کافی ندارد" دلشکسته می کند.

برای شاگردان لازم است به سخنان مبالغه آمیزی مانند، چون گذشته ها زحمت کش نیستند، این کار را آموخته نمی توانند ، نویسندگی یک هنر است، یاد گرفته نمی شود، بارو نکنند، بهره گیری از شرایط خوب و منظم، خوشبینی، استفاده از منابع متنوع ، علاقه خصوصی، زحمت کشی هایی که ذوقها را مخاطب قرار می دهد، برای بروزش نویسندگان در عرصه هنر نویسند گی ، کار دشواری نیست.

از زاویهٔ فرهنگ، تکنالوژی و مدنیت نیز یکی از ضرورتهای بسیار مهم، توانایی در نوشتن است. (فایگ لی ود ۱۹۸۱) چون از طفیل یک بیان فصیح و بلیغ است که نتایج به دست آمده در ساحات علوم، همگانی شده به یک پدیده موثر در میآید.

اگر روزی نویسندگی یک بیکاری انگاشته شده، کوشش گردد که توسط کامپیوتر هیئت هستی به خود گیرد، در امر بر کمال شدن دانش انسان و پیدایی سبکها و اسلوبها خطای بزرگی بیان آورده خواهد شد.

یادداشت: این مقاله فورست دآخد به زبان انگلیسی داشت که از آوردن آنها صرف نظر شد. (مترجم)

ماخذ ترجمه:

Sizinti

Agustos: 1994
Yil: 10
Sayi: 187
Sayfa: 323 - 324

فرق فن نگارش و هنر نویسندگی

(خلاصهٔ فصلی از یک کتاب)

هنر نویسندگی ، برخلاف فن نگارش ، دارای دامنه یی وسیع است، کسی که بخواهد نویسنده شود باید اسباب بزرگی همه آماده کند و سرمایه یی عظیم از معرفتهای عمومی ، فراهم آورد.

فن نگارش ، بحث در قلمرو الفاظ ، کلمه ها و قاعده های گرامر است. در فن نویسند گی کسی دستوری برای درک و پذیرفتن یک مفهوم ورد مفهوم دیگر نمی دهد. در فن نوشتن کسی به شاگرد نمی گوید، از فلان منظره ، باید فلان چیز را درک کرد یا از میان مظاهر گوناگون طبیعت و اجتماع ، باید زشتی ها را به دور انداخت و زیبایی ها را با آ ب و تاب بیان کرد یا برعکس دنبال معانی بکر ، افکار نو ، چیز های ندیده و نشنیده یا تخیلات عجیب و غریب و وقایع نادر و کمیاب رفت.

وجه اشتراک فن نوشتن (نگارش) و هنر نویسندگی

آموختن فن نوشتن (نگارش) لازمهٔ فرا گرفتن هنر نویسندگی ا ست. نخستین و اساسی ترین وظیفهٔ معلم نگارش آن است که درست نوشتن و زیبا نوشتن را به شاگرد بیاموزد . این فن را به تما م شاگردان خواه استعداد نویسندگی داشته باشند یا نداشته باشند، میتوان آموخت. تمام شاگردان را بدون استثنا طوری تربیت کرد که از عهدهٔ نگارش مطالب مختلف تشریحی، احساساتی ، علمی و نامه های خصوصی و رسمی به زبان ساده و فصیح و خالی از غلط و اشتباه برآیند. به این دسته از شاگردان ، باید فن نگارش را آموخت و آنانرا باید طوری پرورش داد که بتوانند، مثلاً نوشته های عادی ، نامه های فردی و رسمی و مطالب مورد ضرورت

خویش را ، درست و ساده بنویسند.

دستورهایی برای نگارش

نگارش و هنر نویسندگی چیزی نیست که بتوان یاد داد یا به سان علم ریاضی قاعده ها یی برای آن تعیین کرد، بلکه خود انسان باید آن قدر ببیند، توجه کند، بخواند، به خاطر بسپارد ، به یاد بیاورد ، بنویسد تا در نوشتن ، توانا شود.

حجازی در بارهٔ نوشتن چنین اظهار عقیده میکند.

"دستور نویسندگی را به سالهای می آموزند ، اما زبدهٔ آن ، دو حرف است: چشم باز و بیان ساده [سادهٔ منطقی ، گوش شنوا، رعایت ارتباطها و منطقیت و واقعیت] باید نگاه کرد دید، شنید، فهمید، آن گاه ، دیده ، شنیده و فهمیده را آسان گفت و نوشت.. در چیز ها به دقت بنگرید و هر چه را که به چشمهای تان می آید ، بی کم و بیش بنویسید [در وقت تمرین] در بند لفظ نباشید ...

همین که به دیدن خو گرفتید و یقین حاصل کردید که چشم شما ندیده نمیگذارد، گوش را به کار وا دارید . با تو جه بشنوید و به خاطر بسپارید و بي زیاد و کم روی کاغذ بیاورید..." .

محکمی وزیبائي کلمه ها و ترکیب هارا باید رعایت کرد ، از تکرار فعل وکلمهٔ واحدی نزدیک به هم در جاهای مختلف باید خودداری کرد . کلمه های مترادف را نباید دنبال هم به کار برد .

میان مقدمه ، مطلب اصلی وپایان باید تناسب وتعادل برقرارباشد.. مقدمه وپایان نگارش نباید پس وپیش قرار گیرد.

هنر یک نویسنده خوب در این است که کلمه هارا طوری باهم سازش دهد که هم موقع خواندن روان باشد وهم زیباترین آهنگ هارا داشته باشد.

سفارشهایی برای توسعهٔ قدرت نوشتن

۱- دقت در امور اشیاء مشاهدهٔ آثار و مظاهر طبیعی و اجتماعی و اندیشیدن در آنها و توجه زیاد به موسیقی.

۲- مطالعهٔ آثار نویسندگان و گویندگان بزرگ..

۳- دوری جستن از خواندن نوشته های مبتذل و بازاری

٤- تمرین

چگونه میتوان نوشت؟

مراحل نگارش:

۱- نخستین و اساسی ترین کار، بعد از یافتن و برگزیدن موضوع، فکر کردن در بارهٔ آن است. در باره فکر کردن تا کنون دستوری داده نشده است.

پایهٔ تفکر باید بر مدرکات و حسیات باشد. فکر به صورت چشمهٔ زاینده در آید و طایر اندیشه از پر بستگی بیرون آید و بتواند در فضای پهناور و بیکران تصورات جولان کند. [نویسنده] باید برای تفکر، حواس خود را به روی موضوع مورد مطالعه [مورد کار] متمرکز کند، این تمرکز حواس در صورتی که راهی برای اندیشیدن نباشد، به ندرت میسر است.

فکر باید طبیعی بوده، با واقعیات و مسائل محسوس زندگی برابر باشد. هر قدر فکر نویسنده، طبیعی تر، روشنتر و بر واقعیات عینی منطبق تر باشد، دلپسند تر و امکان پختگی آن بیشتر است.

بنابرین نویسندهٔ تازه کار، نباید قدم از دایرهٔ محسوسات و مسایل طبیعی و روشن زندگی، قدم فراتر گذارد. زیرا هنوز اندیشهٔ او، آن قدر قوت و استحکام نیافته است که بتواند هر فکری را که در ذهنش ایجاد میشود، نقادی کند.

هر گز نوشتن از فکر کردن جدا نسیت، بلکه عامل اساسی نویسندگی و زیبا و درست نوشتن، همانا داشتن فکر درست و ورزیده و ذوق سلیم است. در واقع

نگارش خوب، نگارشی است که اجزاً ، یعنی مقدمات آن با درستی و مهارت ، قبلاً در ذهن پرورده شده، صورتی دلپذیر و یکدست و مطقی گرفته ، سپس به روی کاغذ آمده باشد. بنا برین اتخذ تدبیر هایی برای پرورش نیروی تصور و تخیل برای تمام کسانیکه در رشته های مختلف هنر کار می کنند، عموماً و برای کسانی که میخواهند نویسنده شوند، یا کم از کم فن نوشتن را بیا موزند ، خصوصاً لازم به نظر میرسد.

■ باید نیروی تخیل نویسنده تقویت شود وطفل یک شبه پندار او در طی زمان و مکان راه یکساله را بپیماید ، برای این کار نیز را ه های عملی وجود دارد و ما در این قسمت به نوشتهٔ یکی از هنر مندان استناد میکنیم:

" اگر کم و بیش صاحب استعداد و قریحه نیز میبا شید، نیروی تصور و تخیل خود را با ادبیات ، موسیقی، قصه، داستان و رویا ها و تفکر ات شخصی پرورش دهید... در وهم و خیال پردهٔ نقاشی بنا به فانتزی خود بسازید... در این باره کودکان ، سر مشق و آموز گار خوبی برای ما اند. همین که کودک را در آغوش جای میدهید و قصهٔ اسپ آبی را برایش شروع می کنید، جسیم و روحش مجذوب و مفتو ن قصه میگردد و هم قوهٔ تصورش به کار می افتد و هزار نکته می آفریند واز شما می پرسد. طوری که گاهی از ظرافت ذوق خلاقه اش تعجب می کنید و از شوق می خندید.

فردا بالش را سواری شود و بر امواج بحر تاخت و تاز می کند، اگر بخواهید بالش را که نصف رویه اش را پاره کرده ، از زیر رانش بیرون بکشید گریه میکند و فریاد میکشد که این بالشت نیست ، اسپ آبی منست. درین لحظه در وهم و خیال او ، بالش ، اسپ آبی است.

■ دسته یی معتقد اند که ارزش اصلی هر نوشته یی، فقط در قدرت منطق استدلالی اوست که صرف پروراندن موضوع شده است. و در واقع ، همین طو ر هم است، زیرا نگارش هر کتاب توضیح جمله یی است و جمله هم توضیح یک

کلمه و الا از شنیدن کلمات (بهار) و (عفو) تمام خصوصیت آن در ذهن مجسم نمی شود و ارزش کار نویسنده هم در این است که به کمک نیروی استدلال خود ، این خصوصیت ها را به بهترین صورت تعریف کند.

۲- بزرگترین مشکلات مبتدیان به هنگام نگارش ، طرز شروع آن است.

نگارش را به سه صورت میتوان آغاز کرد:

الف - بدون چیدن مقدمه، از کلمهٔ اولی وارد اصل مطلب شدن. وقتی میتوان نوشته یی را بدون مقدمه آغاز کرد که مطلب اصلی کوتاه باشد و بر اثر کوتاهی ، قابل نوشتن مقدمه نباشد. برای داستانهای کوتاه، نوشتن مقدمه پسندیده نیست.

در قدم دوم، وقتی میتوان نوشتن مطلبی را بدون ذکر مقدمه آغاز کرد که اصل مطلب به اندازهٔ کافی قابل توجه و جالب و جذاب باشد و نگارنده احتیاجی برای جلب توجه خوانندگان احساس نکند.

ب - نویسنده پیش از شروع مطلب مقدمه مینویسد.

شرط اصلی یک مقدمهٔ خوب آن است که باید زیبا ، قابل توجه و مربوط به موضوع و متناسب به آن باشد و خواننده هر به راهی بیاورد که متن موضوع آن را ایجاب میکند.

مواردی که باید به نوشتن مقدمه مبادرت کرد، کاملاً بر عکس مواردی است که نوشتن مقدمه در آن ضروری به نظر میرسد.

نویسند گان امروز، اصولا با ذکر مقدمه همداستان نیستند و مدتها ست که مقدمه چینی و بیان و توصیفات دور و دراز و ترسیم مناظر گوناگون در مقدمهٔ داستانها ، بین نویسندگان طرفداری ندارد وتقریباً بیشتر آنان این شیوه را ترک گفته اند.

ج- یک نوع نوشته یی است که در آن نویسنده داستانی را از وسط آغاز کرده پس از بیان یک قسمت جذاب آن ، اول داستان را شروع کرده ، آن را با واقعه یی که در صدر نوشتهٔ خویش آورده بود، پیوند داده است. این کار در صورتی که با رعایت اطراف و جوانب و به یاری ذوق سلیم و سلیقه خاص انجام گیرد، هم نویسنده را از چیدن مقدمه بی نیاز خواهد کرد و هم خواننده را برای آگایی یافتن از سابقهٔ موضوع به دنبال خواهد کشید.

باید گفت که شروع کردن از وسط یا آخر موضوع ، جز در مورد داستان نویسی و بیان سرگذشت، مفید و مناسب نخواهد بود به همین دلیل بهتر آن است که این شیوه را جز در مورد نگارش داستان به کار نبرد.

۳- ادامهٔ نگارش

به طورکلی برای نوشتن نمیتوان سبک وروشی معین کرد و قاعدهٔ خاص که در بارهٔ انواع نوشته ها قابل اعمال و اجرا باشد، به دست داد. زیرا:

الف – هرکس با تاثیر محیط خانوادگی و تر بیتی و اجتماعی و نوع مطالعات خویش، سبک منحصر به خود دارد، مشاهدات و معلومات وی خواه و ناخواه در ذهن وی اثر محو ناشدنی بر جای میگذارد و محل تجلی این اثر ها ، همان نوشتهٔ شخص است.

ب – همان گونه که در هر قامتی لباسی برازنده است، برای هر نوع مطلبی نیز نگارش خاص لازم است.

ساده نویسی:

ساده نویسی به طور کلی عبارت است از نزدیکی زبان قلم، با زبان و شامل سه بخش است:

۱– سادگی کلمه ها (بسیط و مرکب)

منظور از سادگی کلمه ها ، به کار بردن کلمه های مشهور و مصطلح و پر هیز از استعمال لغات مشکل و مهجور است. جامعه از کتابهایی استقبال شایانی میکند که به زبان او نوشته شده باشد. نویسنده باید با زبان مردم معاصر خود بنویسد تا سخنش دلنشین باشد و به گفتهٔ " گی دو موپاسان" نویسندهٔ مشهور فرانسه، " نوسنده باید نوسنده باشد، نه مؤلف لغات متروک"

۲- منظور از سادگی ساختمان جمله آن است که اجزا اساسی جمله (سند ، مسند الیه و متعلقات آن) نخست بنابه روش قواعد زبان با یک دیگر در جمله استعمال شود، دوم بر اثر به کار بردن مترادفهای زیاد و کلمه ها و جمله های معترضه وو صفی و تبعی ، طوری از هم دور نیفتد که خواننده در پیدا کردن و مربوط ساختن آنها به یک دیگر دچار زحمت و مجبور به تکرار (که موجب خستگی است) شود.

۳- سادگی تعبیر و بیان

منظور از سادگی تعبیر و بیان آن است که نویسنده امور و حوادث و هم چنین مناظر را طوری شرح دهد که خواننده از نزدیکترین را ه به مقصد برسد. برای وصول به این منظور باید وضع طبیعی اشیاء را توصیف کند و از خیال پردازیهای زیاد که به صورت کلی محتاج استعمال تشبیه و استعاره و مجاز و کنایه است، خود داری کند. البته خیال پردازی و به کار بردن تشبیه و استعاره و کنایه در نوشته های تشریحی، ناسازگار و ناشاسیت است، اما گاهی در برخی از نگارشهای توصیفی سبب دلنشینی و زیبایی نگارش میشود.

مطالعه یک نوشته درست و زیبا برای آن نیست که مطالب یا جمله های آن را از بر کنند و در نگارشهای خود به صورت مناسب یا ناساز گار به کاربرد.

مقصود از این کار آن است که شاگرد از آن مایه بگیرد، ببنید که نویسنده مطلب را از کجا شروع کرده ، با لاخره مقدمه را کجا و به چه نحو به مطلب مربوط ساخته ، به چه ترتیب نتیجه گرفته است.

ماخذ: نگهت سعیدی ، محمد نسیم. آیین نگارش دری. پوهنتون کابل: مرکز طبع مواد درسی. ۱۳٤٥ ، ص ص ٦٥ تا ۱۰٥ .

تذکر: این فصل با تغییر جا های بعضی از مطالب و افزودن کلمه های تلخیص گردید.

■اسرار به دست آوردن موفقیت

توماس ادیسون زمانی که در ۸۴ سالگی وفات نمود، (۱۰۹۳) اختراع را به نام خود ثبت کرده بود. مردم او را " جادوگر پارک مینلو" می گفتند. او از این لقب گاه عصبانی میشد و زمانی می خندید و در برابر این پرسش که چه نیروی جادویی در نهادش است که او را این همه موفق ساخته است ، میگفت: " یک در صد استعداد و ۹۹ در صد عرق ریزی "

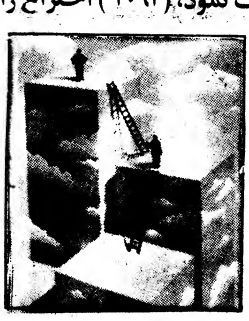

بلی، موفقیت چیست؟ چگونه به دست آورده می شود؟

در وحلهٔ اول، موفقیت یک شانس نیست. راه او نیز از میان یک سلسله قاعده ها و ضابطه ها میگذرد. در امریکا که به کشور "فرصتها" معروف شده است، یک تحقیق بیست ساله راجع به علت داشتن حیات موفقیت آمیز شماری از شخصیت های بزرگ صورت گرفته است. نتیجهٔ این پژوهش و بررسی ۲۰ ساله که در عرصه های مختلف ادامه یافت ، این ۱۵ ویژگی مشترک را در حیات " موفقتر ینها" ثبت نمود.

در میان کسانی که حیات موفقیت آمیز شان مورد بررسی قرار گرفت، این اشخاص نیز شامل بودند: (هانری فورد، توماس ادیسون، ژوهان روکفیلر، تیودور روز ولت، الکساندر گراهام بل و اندریو کار نیگی.)

مطابق به نتیجه گیری این تحقیقات، خطوط اساسی بد ست آوردن موفقیت این ها اند:

۱- داشتن هدفی معین

۲- اعتماد به نفس و باور داشتن به موفق بودن

۳- در هر چیز عادت به صرفه جویی داشتن

۵-داشتن نیروی تخیل و قابلیت ایجا پدید ه ها ی نو

٦- با تمام قوا کوشیدن و به سوی هدف حرکت کردن

۷- به کار گیری درست حس، اتو کنترول و منطق

۸- عادت کردن به اجرای کار بیشتر از آنچه به او سپرده شده است.

۹- داشتن قابلیت تصمیم گیری منطقی و سریع

۱۱- قابلیت کنسر تراسیون داشتن

۱۲- داشتن مهارت همکاری و همحوشی با دیگران

۱۳- درس گرفتن از اشتباهات

۱٤- داشتن حس خوشبینی

۱۵- عمل کردن به " آنچه به خود نمی پسندی ، به دیگران مپسند."

تاریخ عبارت است از زنجیرهٔ تکرار ها . این زندگانی که میدانی برای امتحان است، فقط یک بار به انسانی ، اختصاص داده میشود. " دیروز " ها ، چندین بار "امروزها" شده اند. عین حادثه ها بارها و بارها به میان آمده است. در این حال به منظور کسب قدرت تعقیب دقیق هر حادثه و هر انکشاف و یاد گرفتن " جدا کردن حصه یی از قصه یی" ، آنگونه که گذشتگان گفته اند ، آموختن این نکته که خود را باید تابع محاسبه و اوتو کنترول بنماییم و کشودن رخنه یی در برابر نسل ما که سالها ست تشنهٔ موفقیت میباشد، این ماده ها را با توضیحاتی بیشتر خد مت خوانندگان تقدیم میداریم.

۱-داشتن هدفی معین:

بسیاری از آدمیان امروزی ، در عمری که در دورانی پر از تکا پو درگذر است، نمیدانند که چه مقصودی باید از زندگانی داشته باشند. آنان طرحی برای این

مساله ندارند که در چارچوبهٔ استعدادی که خداوند به ایشان اعطا کرده است، چه باید شدن خود را معین کنند و چگونه به بهترین شکل آن را جامهٔ حقیقت بپوشانند. این دسته به این عقیده اند که عمر چند روزه است و با همین باور، مثل پر کاهی که در جریان آب قرار گرفته باشند، عمر را به هدر میدهند.

کسی که هدفش را تعیین کرده و در چارچوبه یی گنجانیده است، در شمار آنانی می آید که در راه تحقق اهداف خویش پگاهتر به راه افتاده است. داشتن یک پلان، یکی از عناصر پر ثمر تشویق او، در راه رسیدن به هدفش است. انسانی که نمیداند، چه انتظاری از حیات باید داشته باشد، مجبور است که زندگانی خود را در راه تحقق اهداف دیگران و جامهٔ عمل پوشانیدن به آرزو های آنان صرف بنماید و به هر سویی که کشانیده میشود و به هر کسی که بیشتر او را تحت تاثیر میآورد، بادبان میکشاید.

انسان باید برای رسیدن به موفقیت، هدفهای خویش را در کار، در مکتب و در زندگانی تثبیت نموده، و ضاحت بخشیده، در قالبی در بیاورد که به آسانی اجرا شده بتواند. هدف یکی از کشور کشایان رومی (کاتو Cato) عبارت از سه کلمه بود: "کار تاژ نابوده شود" کاتو، تمام هم خود را متوجه این هدف ساخت و در آخر موفق به از میان بردن کار تاژ گردید.

۲-اعتماد به نفس و باور داشتن به موفق شدن:

اعتماد به نفس عبارت از شناخت قابلیت خدا دادی و باتوکل به او (ا لله ج) کوشیدن و بر نگشتن از راه هدف معین شده " حتی پنجا بار هم نقشه اش برهم بخورد" است.

انسان خود خواه و خود پرست، انسانی است بزدل که به خود اعتماد ندارد. انسانی است که به هر قیمتی که بوده باشد فقط به فکر نجات خود است و با ور مند به این میباشد که به این تر تیب، تنها به فکر خود بودن، محفوظ و مامون

خواهد بود. انسانهایی از ین قماش ، اگر موفقیت های زود گذری به دست بیاورندهم ، هیچگاهی قادر نخواهند بود که موفقیتی پا یا و سر مد داشته باشند.

۳- در هر چیز عادت به صرفه جویی داشتن:

صرفه جویی به شمول پول و وقت، به مفهوم به کار بردن درست و مناسب هر نوع انرژی است. مثلاً بعضی از انسانهای موفق هنگام بر آمدن از اتاق ، چراغها را گل میکنند. این گونه اشخاص، از طرف شماری دیگر، داغ " ناخن چوش" بودن میخورند. در حالیکه آنان از چراغها استفاده میکنند، ولی کوشش شان در این است که از آن به جاو درست استفاده نمایند.

خرج کردن ، طوری که از نامش پیداست، نابوده کردن است و استفاده کردن به مفهوم به ثمر آوردن و تولید کردن میباشد.

فرهیختگان گذشته ، گفته اند که : " ارزش یک انسات برابر به ارزشی است که به وقت میدهد." بزرگتر صرفه جویی در وقت ، صورت گرفته میتواند . اگر در استفاده از وقت دقت نموده شود ، به چه موفقیتها یی که انسان نمیرسد. اگر هر روز دو صفحه نوشته شود، در طول عمر ، چندین جلد کتاب به نگارش می آید اگر هر روز یک جملهٔ پنج کلمه یی یاد کنیم ، در اندک مدت، چندین لسان را یاد خواهیم گرفت.

میگویند: دانشمند بزرگ فخرالدین رازی که اهمیت وقت را میدانست، بر سر دستو ر خوان ، از یک سو کتاب میخواند و از دیگر سو ،غذا میخورد. برای اینکه وقتش ضایع نشود، از خانه تا مدرسه رفتن هم ، در حالیکه سوار بر مرکوبی بود، سه صد طالب را درس میداد.

٤- داشتن انسیاتیف و قدرت رهبری:

انسیاتیف ، کاری را پیشتر از دیگران انجام دادن ، تصامیم مربوط به خویش را ، خود گرفتن و متکی به دیگران نبودن ، تعریف میشود، جملهٔ معروف : " شروع کردن نیمی از انجام دادن است." جهت دیگر انسیاتیف را وضاحت میدهد.

٥- داشتن قوهٔ تخیل و ایجاد پدیده های نو:

قوهٔ تخیل و زندگی کردن در عالم خیال را نباید با هم در بیامیزیم. کار تحقق یافته در قدم اول با تجسم بخشیدن در مخیله قوام می پذیرد. قوهٔ تخیل ، عقربهٔ قابلیت ادراک و پهناوری افق بینش است.

مخیلهٔ نابغه بزرگ سلطان محمد را فتح استانبول پر کرده بود . به همین منظور ، امر به ساختن حصار " روملی" کرد . نمایندگان امپراتور بیزانس آمدند و به او گفتند از ساختن این قلعه دست بکشد [چون کاری ناممکن است] جواب وی به نمایندگان نشان دهندهٔ عزم او در تحقق طرحی است که سالها مخیلهٔ او را پر کرده بود: " جایی که ما باقدرت میرسیم، امپراتور شما با تخیلش هم نمیرسد."

٦- با تمام قوا کوشیدن و به سوی هدف حرکت کردن:

یک انسان موفق و ایده آل و کار کن از طرف متخصصان دنیای کار زمان ما ، این گونه توصیف می شود:

" پیشوا یی است که در دستش خریطه یی دارد که راه رسیدن به هدف را نشان میدهد، بر زبانش ترانه یی است که طنین کار و کوشش دارد و همسفری پر هیجان و پر تحرک ، برای آنانی است که یکتجا با او به راه افتاده اند."

بلی! هیچ مانعی نمیتواند که انسانی را که با عزم آهنین و با کار و تلاش به سوی هدفی به راه افتاده ست، از موفقیت باز دارد. زندگانی عالم بزرگ (ابن حجر) مثال خوبی در این رابطه است.:

ابن حجر طالب مدرسه بود. احساس کرد که مغز او قادر به جذب درسهای مدرسه نیست. محکوم به این شد که دوباره در اوج نا امید ی به وطنش بیاید. در طول راه خسته شد . به مغاره یی جهت استراحت در آمد. دید قطرات آبی که از سقف مغاره میچکد، در سطح سنگ مرمر حفرهٔ کوچکی ایجاد کرده است، در ذهنش روشنیی تابید.

مغز من از این سنگ سخت تر نیست. قطره ها بر سنگ اثر میگذارند، در سها چرا بر مغز من اثر نگذارند؟ باید مثل این قطرات، دوام دار ، باعزم و بی ترس به آموزش روی بیاورم.

ابن حجر از را ه و اپس به مدرسه میرود. برای رسیدن به مقصودش با عزم درست به کار میپردازد. رفته رفته به صفت یک دانشمند بزرگ در تاریخ علم جای مناسب خویش را میگیرد. در تمام نوشته ها ، نامش را " ابن حجر" (فرزند سنگ) مینویسد. و این نکته را به همگان می آموزد که هیچ چیزی نیست که باعزم درست به آن نرسیم.

جمیل مریج هم زمانی که چشمانش را از دست داد، ناامید نشد. باعزم آهنین شروع به کار کرد. بیشتر و معروفتر اثر های خود را در این دوران تلخ زندگانی (نابینایی) خویش آفرید.

۷-به کار گیری درست و به جای حس ، اتو کنترول و منطق:

تمام انسانهای موفق اعتراف کرده اند که تنها منطق شان نی ، بلکه در مواردی احساس دل شان در تصمیم گیری ، نقش مؤثری داشته است.

منطق قابلیتی است که مر بوط به کرهٔ چپ مغز ، میباشد و احساس

قابلیتی است که ارتباط به کرهٔ راست مغز دارد. معرفت، عبارت از به کار گیری مساوی و همسنگ تنبیهات و تصامیم هر دو کرهٔ مغز و ارزش دادن به آنها تعریف میشود.

دنیای غرب، از صد ها سال به این سو، تحلیل و تکامل را به طور مطلق نیروی عقل را نسبت به دیگر وجوه ملکه های انسانی برتر میدانست. اما امروز " احساس" به همان اندازه که در فلسفه حضور دارد، در موفقیت حیات کاری و در تفکر تحلیلی، رجز خوانیهایی دارد. پاول ثورنه، رییس موسسهٔ پسیکو لوژیک " Psycham"واقع در لوندرا، راجع به تجربه‌های متکی بر احساس در حیات کاری غرب، این نکته ها را بیان میکند. " در حیات کاری و در ادبیات علمی، " احساس "، هر آن در برابر ما قدمی افرازد. ای کروک برخلاف توصیه های مسلکی مسلکش، با تکیه به احساس، فابریکهٔ کوچک Mc Donalds راخریده بود و امروز صاحب بزرگترین شبکهٔ Fast food جهان است."

فراموش نباید بکنیم که متناسب به تجربه کاری اداره کند، نقش احساس نیز افزایش مییا بد، چونکه معلومات مقدماتی که باید از نظر گدارنده شوند، لحظه به لحظه زیاد میگردد و وقت تصمیم گیری متکی بر تحلیل کم است. مخصوصا باید بدانیم که در تصمیم گیری در وقت کم، قوت احساس دل، چند برابر افزونی میبابد.

۸-عادت کردن به اجرای کار بیشتر از آنچه که به او سپرده شده است:

اگر یکجا با شما، دو انسان دیگر که قابلیت همسنگ دارند کار کنند و یکی فقط و فقط به اجرای وظیفهٔ سپرده شده قناعت کند ودیگری در صدد اجرای کاری بیشتر از آنچه که به او سپرده شده است، باشد، کدام یک را برتر میدانید؟ کسانی که عادت به اجرای کار بیشتر از آنچه که به او سپرده شده است، کرده اند، آنانی اند که باور مند به "دیوانگی" نبودن این کارها میباشند. انسان هیچ گاهی

فراموش نباید بکند که ثمرهٔ کارش را ، حتماً ، دیر و یا زود، میچیند.

۹- داشتن شخصیتی دلنشین و اخلاقی شیرین:

داشتن این دو ویژگی، یکی از نکته های بسیار مهم در راه رسیدن به موفقیت است. اگر انسانها خود را طوری تصویر نمایند یا جا بزنند که گویا پر صلابت اند و رسیدن و نزدیک شدن به آنان کار آسانی نیست، گفتگو ها، شکل صمیمی را به خود نمیگیرد.

وقتی از آرنولد هرات رییس شرکت پاپوش سازی Stride Riet که از ۵۰ سال به این سو آن شرکت را اداره و رهبری میکند، اسرار موفقیتش پرسیده شد، جواب داد که: " همیشه از اتاقم بر آمده ، خود را طوری وانمود کردم که شخصی قابل دسترسم."

۱۰- داشتن قابلیت تصمیم گیری سریع و منطقی:

در راه موفقیت ، تصمیم گیری سریع و منطقی ، بدون فوت وقت ، یکی از فکتور های بسار مهم است ، زیرا که پدیده های در حال تشکل و تکون عصر سرعت طاقت انتظار را ندارند . قوماندانی را فرض کنید که هزار ها سرباز در تحت قومانده دارد. در چنین حالت، پیش از آغاز حمله دشمن ، قرار های سریع و منطقی او ، در تعیین ماهیت میدان جنگ چه نقش با اهمیتی دارد؟

فرمانده بزرگ، طارق بن زیاد که به منظور فتح اسپانیا ، از افریقا به سواحل اسپانیا پا گذاشت ، با قرار تاریخی خود، نقطه عطفی در تاریخ اسلام پدید آورد. در آن حرکت ، یا اندلس را فتح میکردند و یا هزیمت کنان سوار بر کشتی ها میگریختند. در این لحظه حساس بود که نبوغ جنگی طارق آشکار شد. او تمام کشتیهایی را که با آنها از افریقا به اسپانیا آمده بودند، آتش زد و به این ترتیب، امید بازگشت سالم سربازان را در صورت شکست خوردن به یأس تبدیل نمود. با عزم

قاطع و روحیهٔ فدا کارانه به دشمن حمله کرد و سر انجام به کامیابی تاریخی خود رسید.

۱۱- درس گرفتن از اشتباهات:

ادیسون ، ۹۹۹ بار در ازمایشهایش ناکام شد. در هزارمین نوبت موفق گردید که نقشه اش را پیاده کند، زیرا او ، از اشتباهاتش درسهای جدی فرا گرفته بود.

هر انسان اشتباه میکند، مهم آن است که عین اشتباه را تکرار و زندگی را نا کامی تصور نکنیم و از پا نیفتیم.

انسانهای موفق هیچگاهی از افشای نکته های اسرار آمیز زندگانی خود طفره نرفته اند و گفته اند که در جریان زندگی مرتکب خطاها نیز شده اند. حتی همکاران خودرا نیز به داشتن این روش [درس گرفتن از خطاها] تشویق کرده اند . فراموش نکنید که کودکان ، افتان و خیزان ، راه رفتن را می آموزند. کودکی که به هر افتادن ، یک پس گردنی از شما میخورد، فقط یک دلبستگی دارد: یاد گرفتن را ه رفتن.

آرنولد هرات مذکور ، در ضمن باز گفتن تجربه های خود از خطاهایش یاد کرده میگوید:

وقتی میدیدم که کسی در شرکت اشتباهی کرده است، میدانستم که آن کار ریشه عمدی ندارد، چونکه عین اشتباه را سالها پیش من نیز مرتکب شده بودم. وقتی از کسی اشتباهی سر میزد و من او را سرزنش میکردم ، خطاها می خود را مجسم دیده ، به اصلاح آن میکوشیدم . تمام اشتباهاتی که مرتکب شده ام ، سالهاست که بهترین معلم من شده اند."

۱۲- داشتن حس خوشبینی:

حضرت علی کرم ا لله وجهه فرموده اند: مفید ترین انسانها، منصف ترین آنها ست. " بلی، قلب ، تنها قلب به دست آورده میشود. در برابر توفان ، هرکس مشت بر هم میبندند. آنانی که خواه در روابط انسانی و خواه در رابطه آمر و مامور و کارگر و کار فرما بودن ، این صفت الهی را به حیث را هنما پذیرفته اند، موفق بوده اند.

در جنگ "احد" حضرت رسول اکرم زخم جدی بر داشته بودند. اصحاب خواستند که در حق مسبب آن زخم، دعای بد کنند. اما آن حضرت فرمودند: " من لعنت کننده و نفرین کننده ، فرستاده نشده ام ، بلکه برای آن فرستاده شده ام که انسانها را به دین حق دعوت کنم." آن حضرت بااین ارشاد خویش بزرگترین درس خوش بینی را برای ما، داده اند.

Charles Schwab یکی از مدیران بسیار موفق صنایع فولاد ، علت موفقیت خود را این طور بیان میکند:

" قابلیت بیدار کردن ذوق و هیجان در انسانها را ، بزرگترین ویژگی خود میدانم . کشف وجهه برتر یک انسان با تقدیرکردن و تلقین جسارت امکان پذیر است.

شعله ذوق فعالیت در نهاد انسانها را ، هیچ چیزی چون خوار شمردن و بد بینی خاموش نمیکند. من از هیچ کس عیب جویی نمیکنم. از شمار آن کسانی ام که اعتقاد به ستایش فعالیت و تشویق کردن دارند. از این سبب، حاضرم که از کار انسانها ستایش و تحسین کنم واز عیب جویی بگریزم . وقتی چیزی را پسندیدم به آ، از ژرفای قلب ارج میگذارم و در تعریف آن ، سخاوتمندانه عمل مینمایم."

حال آنکه قیراط اندیش آدمها، برعکس این عمل میکنند. تاحد ممکن بد بین اند. وقتی کاری را نپسندیدند، قیامت بر پا میکنند ، وقتی کار اجرا شده مورد پسند شان هم واقع شود، لب بر نمیکشایند و صدایی بر نمیشکنند.

بلی دوستان ، کوشیدیم تا رخنه های موفقیت را عنوان گونه به شما تقدیم نماییم. به امید آنکه نامزدان نوسازی اجتماع و وارثان راستین روی زمین از این عنوانها سهم خویش را بیرون آورده ، به عمل پیاده کرده ، این ملت سالهای سال در رنج و عذاب بوده را ، با موفقیتهای روز افزون خود ، متبسم سازند. ✷

✷ شرح سه عنوان در متن اصلی نبود.

ماخذ ترجمه:
Sizinti
Eylul: 1995
Yil: 17
Sayi:200
Sayfa: 366 - 370

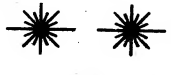

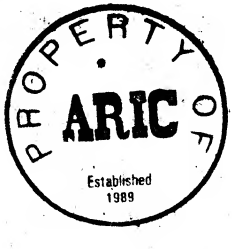

محل توزیع : کابل کمپوزینک سنتر،اتاق ۱ و۲ ،منزل سوم،
صدف پلازه ،محلهٔ جنگی ، قصه خوانی بازار، پشاور پاکستان